

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# چه نیازی به نبی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

چه نیازی به نبی / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان، ۱۳۹۰.  
۸۴ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۴۳-۷

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- وعظ. ۲- راه و رسم زندگی (اسلام). ۳- نبوت ۴- ولایت فقیه.

۲۹۷/۰۸

۱۳۹۱ چ ۹ ط ۲ / ۵ / ۱۰ BP

۲۹۱۵۳۴۶

کتابخانه ملی ایران

## چه نیازی به نبی

### اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس / معنوی

نوبت چاپ: دوم

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

صحافی: دی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۰۳۱۱-۷۸۵۴۸۱۴

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

## فهرست مطالب

مقدمه .....	۷
جلسه اول چه نیازی به نبی .....	۹
زندگی را چگونه شروع کنیم؟ .....	۱۴
زندگی با کدامین عقل؟ .....	۱۷
گرفتار گذشته، نگران آینده .....	۲۰
ریشه‌ی پریشانی زندگی‌ها .....	۲۳
جلب رضایت دیگران .....	۲۷
منشأ اضطراب و عامل آرامش .....	۲۸
نقش و تأثیر تلقین .....	۳۲
ملاک موفقیت در زندگی .....	۳۵
هدف گمشده .....	۳۷
آثار انتقام خدا .....	۴۰
بالاترین ارزش و مهم‌ترین شخص .....	۴۲
ابتدا و انتهای شریعت .....	۵۰

..... چه نیازی به نبی

- جلسه دوم فلسفه‌ی تقلید از فقیه ..... ۵۳
- دین‌داری و جواب‌گویی به فطرت ..... ۵۵
- سه واقعیت با یک حقیقت ..... ۵۷
- راز آسودگی در دنیا ..... ۵۹
- حقیقت انسان ..... ۶۰
- چگونه دین‌داری کنیم؟ ..... ۶۱
- فقیه کیست؟ ..... ۶۲
- روش حوزه ..... ۶۹
- رجوع به کارشناس ..... ۷۲
- محدودیت‌های علوم تجربی ..... ۷۷
- تقلید در فروع دین ..... ۷۸
- معنی اختلاف فقها ..... ۸۱

## مقدمه

باسمه تعالی

۱- متنی که در اختیار دارید حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است که پس از پیاده‌شدن از نوار، مورد بازبینی سخنران محترم قرار گرفت و به جهت این که تبیین موضوع نبوت و تقلید از فقیه برای نسل جوان ضرورت دارد در اختیار عزیزان قرار می‌گیرد.

۲- نیاز به نبی و نبوت، چیزی است که عقل انسان به‌خوبی متوجه آن است و عقل هر کس او را دعوت می‌کند که نسبت به آن بی‌تفاوت نباشد و در آن تأمل کند. کتاب حاضر نحوه‌ای از تأمل بر روی نبی و نبوت و جایگاه فقیه و تقلید دارد.

۳- روش دینی آن است که انسان بعد از آن که باورهای حقیقی را با عقل خود قبول نمود، آن را با جان خود احساس کند و علم حصولی خود را به علم حضوری تبدیل نماید و شاخصه‌ی کتابی که روبه‌روی خود

دارید دقیقاً از همین قرار است، و لذا سخنران محترم سعی می‌کند با انواع مثال‌ها چنین احساسی را در مخاطب خود ایجاد کند.

۴- اساس کتاب بر روی این نکته تأکید دارد که اگر نتوانیم با شریعت الهی هماهنگ شویم، همواره بین پریشانی و پشیمانی سرگردان هستیم و در نهایت با پشیمانی کامل زندگی را به پایان می‌بریم و این پشیمانی در ابدیت ما تمام شخصیت ما را در بر می‌گیرد. با ایمان به شریعت الهی است که می‌توانیم از گردونه‌ی سرگردانی بین پریشانی و پشیمانی رها شویم و با قلبی آرام و ضمیری امیدوار زندگی کنیم و به قیامت منتقل شویم. إن شاء الله.

**گروه فرهنگی المیزان**



جلسه اول  
چه نیازی به نبی



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفِ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفِ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»<sup>۱</sup>

پروردگارا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو را نشناسم رسول تو را نخواهم شناخت. پروردگارا پیامبرت را به من بشناسان، چرا که اگر پیامبرت را نشناسم حجت تو را نخواهم شناخت. پروردگارا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت تو را نشناسم در دین خود گمراه می‌شوم.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: در زمان غیبت امام زمان علیه السلام دعای فوق را بخوانید. چون در زمانی که ظلمت همه جا را گرفته برای آن که راه را گم نکنیم باید نظر خود را از خدا و رسول خدا و امام معصوم علیه السلام برداریم و عملاً با نظر به دین خدا و شریعت محمدی و سیره‌ی ائمه علیهم السلام وظیفه‌مان را انجام دهیم.

به راستی! آیا برای ما معلوم است که چه وظیفه‌ای در این دنیا داریم؟ آیا ملاک و معیاری وجود دارد برای این که روشن شود این وظیفه را

درست انجام می‌دهیم یا نه؟ بعضی مواقع کُلُّ زندگی را گم می‌کنیم و یادمان می‌رود که به مرور، همه‌ی عمرمان را از دست می‌دهیم. به گفته‌ی مولوی:

ما در این انبان گندم می‌کنیم      گندم جمع آمده گم می‌کنیم  
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش      کین خلل درگندم است از مکر موش

چه کنیم که سرمایه‌ی گران‌بهای عمر را از دست ندهیم؟ چه کنیم که در ابدیتمان پوچ نباشیم؟ آیا متوجه هستیم که حقیقت ما نه مرد بودن است و نه زن بودن؟ و آیا دقت کرده‌ایم که حقیقت ما بدن ما نیست؟ آری، اگرچه بعضی از بدن‌ها زن و بعضی دیگر مرد هستند، ولی همه انسانند. انسان یک حقیقت است که در مراحل مختلف، بدن‌های مختلف دارد. ما در دنیا بدن دنیایی و در برزخ بدن برزخی و در قیامت بدن قیامتی داریم. بدن دنیایی ما همین جسم خاکی است و بدن برزخی ما همانند بدنی است که در عالم خواب با آن روبه‌رو هستیم در حالی که جسم ما در رخت خواب آرمیده است، بدنی داریم که در خواب با آن روبه‌روئیم و بدن قیامتی همان بدنی است که سخن می‌گوید و قرآن در موردش می‌فرماید: «... وَ تَكَلَّمْنَا أَيُّدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup> دست‌های آن‌ها با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آن‌چه کرده‌اند شهادت می‌دهند.

آن‌چه همیشه هست نفس ناطقه‌ی شما است و در واقع حقیقت شما همان نفس ناطقه است که زمانی در بدن دنیایی و زمانی در بدن برزخی و

زمانی در بدن آخرتی ظهور و تجلی می‌کند. پس ممکن است بدن دنیایی برود ولی شما همیشه هستید، حتی اگر بدنتان بیوسد و از بین برود، شما خودتان همیشه با بدنی مناسبِ عالم برزخ و عالم قیامت هستید. حال این سؤال مطرح می‌شود که: چه کنیم تا در برزخ و قیامت بتوانیم راحت باشیم و دچار پریشانی و پشیمانی نگردیم.

تا به حال اندیشیده‌اید، چرا بعضی از افراد نیمی از عمرشان در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی می‌گذرد؟ مولوی خطاب به آن‌ها می‌گوید:

نیمِ عمرت در پریشانی رود      نیمِ دیگر در پشیمانی رود  
 انسان‌هایی که راهی صحیح و مطمئن برای زندگی در این دنیا پیدا نکنند، نیمی از عمرشان در پریشانی و اضطراب می‌گذرد که چه کاری صحیح است و باید انجام داد و چه کاری نادرست است و باید از آن فاصله گرفت؟ چه تصمیمی بگیریم که نتیجه‌بخش باشد، کجا سرمایه‌گذاری کنیم، چگونه خرج کنیم که درست خرج کرده باشیم؟ با چه کسی رفیق شویم؟ کجا برویم؟ و هزار چه کنم، چه کنم دیگر، همه‌ی این‌ها باعث می‌شود که پیوسته مضطرب باشیم. در مدت ۲۵، ۳۰ و ۴۰ سال با تمام انرژی تلاش می‌کنیم و یک سلسله فعالیت‌هایی انجام می‌دهیم، اما بعد از ارزیابی آن سال‌ها به این نتیجه می‌رسیم که چقدر اشتباه کرده‌ایم، این جاست که اظهار پشیمانی می‌کنیم؛ و در بازخوانی گذشته‌ی خود می‌گوییم: اگر این کار را انجام نمی‌دادیم بهتر بود و اگر آن کار را می‌کردیم چقدر خوب بود و با زیر سؤال بردن گذشته‌ی خود

نه تنها از گذشته‌ی خود ناراضی هستیم از همین حالای خود نیز ناراحتیم و گذشته‌ی غلطمان چون سایه‌ای، امروزمان را نیز تاریک می‌کند.

## زندگی را چگونه شروع کنیم؟

اگر با دقت به آخرِ عمرِ آدم‌های عادی نگاه کنید؛ می‌بینید دائم می‌گویند اگر فلان کار را انجام داده بودیم بهتر بود و به همین ترتیب، نصف دوم عمر خود را با پشیمانی به سر می‌برند و معلوم است که بعد از مرگ همان حالت پشیمانی آن‌ها ادامه می‌یابد و پشیمانی آخر عمر را با خود در برزخ و قیامت می‌برند. **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ** می‌فرماید: «مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ اخْتَارَهَا عَلَيْهِ عَظُمَتْ حَسْرَتُهُ غَدًا»<sup>۳</sup> هر کس دنیا را بر آخرت ترجیح داد فردای قیامت حسرت او زیاد خواهد بود. اگر دقت بفرمایید هر کس بیشتر به دنیا نزدیک شده در آخر عمر بیشتر با پشیمانی و ناکامی روبه‌رو می‌شود، نمونه‌های سال‌های اخیر، مثل رضاخان و محمد رضا شاه و صدام و قذافی و حسنی مبارک جلوی چشم ما است، همه در آخر عمر با پشیمانی و ناکامی روبه‌رو شدند. باید از خود پرسیم چرا این گونه است؟! رمز این مطلب کجاست؟! آیا به این علت نیست که نیمه‌ی اول عمر خود را درست شکل ندادند و از سنت‌های جاری در هستی غافل بودند و فکر کردند هر طور خواستند می‌توانند در دنیا زندگی کنند؟

ما هر عملی را که با عقل محاسبه‌گر دنیایی خود انجام دهیم، همواره در درستی و نادرستی آن دچار شک و تردید هستیم، حتی آن‌گاه که از نظر عقل جزئی خود عملی را صحیح می‌دانیم در درون احساس ناامنی می‌کنیم که ممکن است عمل صحیح چیز دیگری باشد زیرا در درون خود می‌دانیم عقل ما قادر به فهم آینده نیست. آینده و تدبیر آن نزد خداست، به دست خدایی است که دنیا را و ما را خلق کرده است. خدایی که این دنیا را آفریده براساس مصلحتی که می‌داند، آینده‌ی آن را تدبیر کرده است. حال اگر شما با عقل خودتان زندگی کنید، عقل شما در زمان آینده حاضر نیست و اطلاعی از آینده ندارد، نمی‌داند ۲۰ سال دیگر با چه چیزهایی روبه‌رو می‌گردد و شکل دنیا چه می‌شود. در حالی که هیچ چیز از خدا پنهان نیست و بنا به فرمایش حضرت علی علیه السلام: «عَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ»<sup>۴</sup> خداوند به آنچه هست، قبل از آن که به وجود آید آگاه است. پس اگر کسی با برنامه‌ی الهی و با ایمان و آگاهی نسبت به سنت‌های خداوند زندگی کرد، نسبت به آنچه در آینده پیش می‌آید غافل‌گیر نمی‌شود و با چیزی روبه‌رو نمی‌شود که خلاف میل او باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت، بدون ذره‌ای پریشانی و پشیمانی می‌فرمایند: من به سوی دوستم می‌روم. و امام حسین علیه السلام با آن‌همه مصیبت، خود را در زندگی بازنده نمی‌بینند و در عصر عاشورا وقتی هنوز کوچک‌ترین رمقی برایشان مانده عرضه می‌دارند: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ... لَا مَعْبُودًا غَيْرَكَ»<sup>۵</sup> ای

۴ - مفاتیح الجنان، دعای صباح.

۵ - محمد مهدی تنکابنی، ریاض المصائب، ص ۳۳.

پروردگار من، بر حکم تو شکیبایی می‌ورزم، غیر از تو معبود و محبوبی نیست. و یا حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در آخر وصیت‌نامه‌ی الهی، سیاسی خود می‌فرماید: «با قلبی آرام و ضمیری مطمئن از خدمتتان مرخص می‌شوم».

امامی که روز ۱۴ خرداد سال ۱۳۴۲ بر بالای منبر به نظام شاهنشاهی به جهت ظلم به مردم و خودفروختگی به بیگانگان اعتراض می‌کند و اظهار ناراحتی می‌نماید، وقتی از پاریس برمی‌گردند در حالی که پیروزمندانه وارد کشور شده‌اند، آن‌گاه که آن خبرنگار از ایشان می‌پرسد: در چه حالی هستید؟ می‌فرماید: «در هیچ حال!» زیرا در ذیل وظیفه‌ی الهی برایشان زندان رفتن و پیروزشدن یکسان است، به جهت آن که راهی را می‌شناسند بالاتر از آن چه عقل خودشان تشخیص می‌دهد. بعد از جریان کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ و اعتراض شدیدی که حضرت امام به نظام شاهنشاهی داشتند، مأموران شاه نیمه شب به خانه‌ی ایشان هجوم آوردند تا امام را به ترکیه تبعید کنند، بعداً ایشان به آقا مصطفی گفته بودند: «آن‌هایی که مرا می‌بردند، همین طور از ترس می‌لرزیدند و من به آن‌ها دلداری می‌دادم». بعد از سوار شدن به هواپیما زمانی که خدمه‌ی هواپیما به امام پیشنهاد می‌کنند، اگر مایل باشند اطلاعاتی از کیفیت کار هواپیما در اختیار امام بگذارند، امام بلند می‌شوند، در کمال آرامش - گویا اصلاً تبعیدی در کار نیست - مانند فردی که آمده است دوره‌ی خلبانی ببیند، سؤالات خود را از خلبان می‌پرسند. رمز این نوع عملکرد و این همه آرامش و اطمینان را باید در جایی غیر از اعتماد به عقل جزئی‌شان جستجو کرد.



خداوند سه چیز برای ما آفریده است: «دین»، «فطرت» و «جهان هستی». اگر می‌خواهید در این دنیا با آرامش کامل عمل کنید باید به دین الهی ایمان بیاورید و مطابق دستورات آن عمل کنید، زیرا دین الهی موجب هماهنگی انسان با جان خود - یعنی فطرت - از یک طرف و با جهان هستی از طرف دیگر می‌شود. در این حالت انسان همان‌طور عمل می‌کند که جانش اقتضا می‌کند و طبیعت با آن هماهنگی دارد. در حالی که اگر انسان بر اساس شریعت الهی زندگی نکند با دو مشکل روبه‌رو می‌شود، یکی مخالفت فطرت و دیگر مقابله‌ی طبیعت و در نتیجه نیمی از عمرش در پریشانی و نیمی دیگر در پشیمانی طی خواهد شد.

انسان‌ها به خودی خود نمی‌دانند چگونه با طبیعت تعامل کنند که پس از مدتی با مشکلات غیر قابل پیش‌بینی روبه‌رو نشوند. از کجا می‌دانند زن و مرد چگونه باید با همدیگر ارتباط داشته باشند که مطابق فطرت و طبیعت باشد؟ آیا جز این است که باید خالق عالم، یک قانون کلی برای صحیح عمل کردن در این دنیا برای ما بفرستد تا بتوانیم مطابق فطرت خود و طبیعت موجود عمل کنیم؟

### زندگی با کدامین عقل؟

گاهی شما دیده‌اید مادرانی را که ظاهر دینی و حجاب خود را رعایت نمی‌کنند و مثل هر مادری خوشبختی فرزند خود را می‌خواهند، و به همین جهت تلاش می‌کنند مثلاً دخترشان به کلاس زبان انگلیسی برود تا فردا در کنکور قبول شود و مدرک بالایی بگیرد تا زمانی که ازدواج

می‌کند شخصیتش طوری باشد که همسرش نتواند به او زور بگوید و در بین فامیل همسرش دارای عزت و احترام کافی باشد و در جامعه نیز آبرویی داشته باشد.

ظاهرش نشان می‌دهد که با عقل خودش زندگی می‌کند به همین جهت پیش خود می‌گوید: اگر کمی موهام را از روسری‌ام بیرون بگذارم، متجدد و آبرومندترم، در حالی که عقل دینی می‌فرماید: «ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو خویشتن را بیوشانند.»<sup>۶</sup>

آن خانم با عقل جدای از دین زندگی می‌کند تا فرزندش صرفاً با رفتن به کلاس زبان و با ظاهر غیر اسلامی خوشبخت شود و بالاخره یا فرزندش در کنکور قبول می‌شود یا نمی‌شود، یا با آن ظاهر بدحجاب، با متلک چند جوان به راهی کشیده می‌شود که حتی نمی‌تواند دیپلم بگیرد و یا به جوان‌ها توجهی نمی‌کند و در کنکور قبول می‌شود و مدرکش را می‌گیرد، اما آیا این دختر که مقید به دستورات الهی نیست به خاطر مدرک دانشگاهی‌اش در مقابل شوهرش دچار غرور نمی‌شود؟ و همین امر عامل ناسازگاری با شوهرش نخواهد شد؟ آیا با گرفتن مدرک دانشگاهی بدون داشتن ایمان لازم سعادت فرزندش تأمین خواهد شد و در نتیجه تمام نگرانی‌هایش حتی در آینده به پایان می‌رسد؟

آمارها نشان می‌دهد بیشتر طلاق‌ها مربوط به جوان‌های تحصیل کرده‌ی غیرمتدین است و به همین جهت آمار طلاق در شهرها بیشتر است

---

۶ - «بَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»

تا در روستاها.<sup>۷</sup> با اندک تحقیق متوجه می‌شویم چون این‌ها با عقل خودشان می‌خواهند زندگی و روابط بین همدیگر را تعریف کنند موفق نمی‌شوند و برخلاف خواسته‌ی درونی به اعمالی دست می‌زنند که بر خلاف سعادشان است.

عقل جزئی برای ساختن آجر و سیمان و خانه و مسائل جزئی زندگی مفید است، به عبارت دیگر عقل جزئی مخصوص کارهای جزئی زندگی است. عقلی که ابدیت را درست بفهمد عقل الهی است که ظهورش در شریعت الهی است. آن خانم، دلسوز فرزندش هست، ولی عقلش برای سعادت فرزندش کافی نیست و ما هم اگر طبق شریعت عمل نکنیم با شرایطی روبه‌رو می‌شویم که می‌خواستیم از آن فرار کنیم و حتماً نیم عمرمان در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی طی می‌شود. قرآن در رابطه با فرعون و هامان می‌فرماید: «وَتُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَّا كَانُوا يَخْذَرُونَ»<sup>۸</sup> و به فرعون و هامان و لشکریانشان نمایانندیم آن چه را از آن فراری بودند. نیم عمر یک آدم غیر متدین در پریشانی است زیرا نمی‌داند راه حق کدام است و روش باطل چگونه است.

عقل شریعت، عقل خدا و طریقه‌ی معصوم است. انسان‌های معصوم مرتکب هیچ خطایی نمی‌شوند، زیرا منور به عقل الهی هستند که عقل

---

۷ - خانم فاطمه بداعی نماینده‌ی قوه‌ی قضائیه در شورای فرهنگی - اجتماعی زنان می‌گوید: طول زندگی ۴۸ درصد زوج‌های مطلقه‌ی جوان کم‌تر از ۴ سال بوده و ۵۰ درصد این جدایی‌ها در یک سال اول زندگی رخ داده. مسلم تجربه نشان می‌دهد این طلاق‌ها عموماً در بین زوجهای تحصیل کرده واقع می‌شود. (روزنامه‌ی ایران ۸۶/۱۱/۱)

خالق جهان است و آینده‌ی جهان در تدبیر اوست. حال باید از خود پرسیم با کدامین عقل باید زندگی کنیم عقل جزیبی بشری، یا عقل کلی الهی؟

## گرفتار گذشته، نگران آینده

گاهی آن قدر به پریشانی عادت کرده‌ایم و از آرامش و اعتماد محروم هستیم که نمی‌دانیم پریشانی و همان نوع زندگی را که سراسر پر است از پریشانی، به عنوان زندگی می‌شناسیم و فکر می‌کنیم بقیه هم همین‌طور هستند که ما هستیم، و این یک مصیبت بزرگ است که انسان متوجه نشود شمع زندگی او در حال سوختن است بدون آن که بهره‌ای از آن سوختن برده باشد، یا نگران آینده است و مشکلات غیر قابل پیش‌بینی و یا نگران نظر مردم است که او را نپذیرند. مولوی در رابطه با نگرانی از آینده می‌گوید:

عمر من شد فدیہ فردای من      وای از این فردای ناپیدای من

هین مگو فردا! که فرداها گذشت      تا به کلی نگذرد، ایام کشت

این شعر تذکر خوبی می‌دهد که عمر انسان فدای فردای ناپیدا می‌شود! چون همواره می‌گوید: فردا چه کنم؟ و باز فردا که آمد، می‌گوید: فردا چه کنم؟ و عملاً همواره توجه و نظرش به سوی چیزی است که هرگز به آن نمی‌رسد. مولوی می‌گوید حواست کجاست؟! تمام آن فرداهایی که به دنبالش بودی، گذشت، تو هنوز به دنبال فردایی و همه‌ی فرصت‌های

عمرت را در توجه به فرداها تمام کردی و از رشد شخصیتی که در قیامت نیاز داری محروم گشتی.

روزگار کاشتن و فرصت به ثمررساندن مزرعه‌ی عمر به سر آمد و تو هنوز به دنبال ناکجاآبادها هستی؟ مثل آن گاوی که هر روز علف‌های مزرعه‌ای که برایش آماده کرده بودند می‌خورد و شب هنگام با توجه به این که علف‌های مزرعه را خورده است، نگران بود که فردا چه بخورم. مولوی در این رابطه می‌گوید:

یک جزیره هست سبز اندر جهان	اندر و گاوی است تنها خوش دهان
جمله صحرا را چرد او تا به شب	تا شود زُفت و عظیم و منتجب
شب زاندریشه که فردا چه خورم	گردد او چون تار مو لاغر زغم
چون برآید صبح بیند سبز دشت	تا میان رسته قصیل سبز کشت
اندر افتد گاو با جوعُ الْبَقَر	تا به شب آن را چرد او سر به سر
باز شب اندر تب افتد از فزع	تا شود لاغر زخوف منتجع
که چه خواهم خورد فردا وقت خور	سال‌ها این است خوف این بقر
هیچ ندیشد که چندین سال من	می‌خورم زین سبزه زار و زین چمن
هیچ روزی کم نیامد روزیم	چیست این ترس و غم و دلسوزیم
باز چون شب می‌شود آن گاو زفت	می‌شود لاغر که آوه رزق رفت

مولوی بعد از این که این مثال زیبا را مطرح می‌کند و ما را متوجه‌ی ضعف بینش این گاو می‌نماید که چگونه از نظام الهی که همواره در حال فیضان رزق به بندگانش است، غافل است، می‌گوید:

نفس، آن گاو است و آن دشت، این جهان که همی لاغر شود از خوف نان

که چه خواهیم خورد مستقبل عجب لوت فردا از کجا سازم طلب  
 همواره نگران فردایی است که به وجود نیامده و لذا از نتیجه‌ای که  
 امروز باید از زندگی خود بگیرد غافل است، مولوی سپس به ما روی  
 می‌کند که:

سال‌ها خوردی و کم نامد ز خور ترکِ مستقبل کن و ماضی نگر  
 لوت و پوت خورده را هم یاد آر منگر اندر غابر و کم باش زار  
 به جای این که این همه نگران آینده‌ای باشی که نیامده است، کمی هم  
 به گذشته بنگر که چگونه به راحتی گذشت و نگرانی تو نسبت به آن  
 بی‌جا بود. باید ماوراء نگرانی از آینده، با اعتماد به عقل الهی و عمل به  
 شریعت محمدی ﷺ از پشیمانی در آینده راحت شوی.

چون به فکر خودمان تکیه کرده‌ایم نگران فردایم در حالی که فردا از  
 آن خداست و خودش برنامه‌ی فردا را ریخته است پس ما باید بندگی خدا  
 را پیشه‌ی خود کنیم و از او بخواهیم خودش فردای ما را درست کند.  
 البته که اعتماد به برنامه‌ی الهی به معنای عدم برنامه ریزی از طرف ما  
 نیست بلکه به این معناست که ما موظف به انجام اعمال مطابق با شرع  
 هستیم، و باید در انجام وظیفه بهترین تلاش را بکنیم، اما نتیجه‌ی آن را به  
 خدا واگذاریم.

وقتی متوجه شدیم صاحب و حاکم فرداها خداست - همان‌طور که  
 صاحب و حاکم دیروز ما خدا بود - پس همان‌گونه که تلاش‌های روزهای  
 گذشته‌ی ما آن‌طور که خدا خواست به نتیجه رسید، نتیجه‌ی تلاش‌های  
 روزهای آینده‌ی ما نیز همان‌طور که خدا مصلحت بداند به نتیجه می‌رسد.

برای اکثر ما پیش آمده است که مسیر درآمد خود را طوری تنظیم کرده‌ایم در حالی که بعداً از مسیر دیگری نیازهای اقتصادی ما برآورده شده است. پیش خود می‌گوئیم با قبولی در این رشته‌ی دانشگاهی در آینده مسیر رفع نیازهایمان مشخص است ولی در آینده از مسیری که ربطی به رشته‌ی دانشگاهی‌مان ندارد نان می‌خوریم، چون آن فردایی که ما برای خود پیش‌بینی کرده بودیم غیر از فردایی بود که پروردگار ما برای ما برنامه‌ریزی کرده بود، در حالی که دنیا دست خدا بود، خدا خودش می‌فرماید: *من رزق شما را تأمین می‌کنم. می‌فرماید: «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»* هیچ جنبه‌ای روی زمین نیست مگر این که رزقش با خداست. خداوند رزق انسان‌ها را به عهده گرفته تا انسان‌ها زمینه‌ی اصلاح خود را فراهم کنند و قیامت خود را آباد نمایند، پس باید بیش از آن که برای تأمین رزق خود برنامه‌ریزی می‌کنیم برای انجام وظیفه تلاش نماییم.

### ریشه‌ی پریشانی زندگی‌ها

حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند؛ خداوند می‌فرماید: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَكِبْرِيَايِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ الْأَشْتَتُ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَكَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَعَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَ

جَلَالِ وَ عَظْمَتِ وَ كِبْرِيَايِ وَ نُورِ وَ عُلوِّ وَ ارتفاعِ مکانی لا یؤثرُ عبدٌ هَوَاىَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتَهُ مَلَائِكَتِی وَ كَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِیْنَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِیَ رَاغِمَةٌ<sup>۱۰</sup>» به عزت و جلالم و عظمت و کبریائی و نور و علو و برتری موقعیتم قسم، هرگز بنده‌ای خواست خود را بر خواست من مقدم نمی‌کند مگر آن که آموزش را پریشان و دنیایش را به هم ریخته، و قلبش را به آن مشغول کرده و از دنیا به او نمی‌رسانم مگر آنچه برایش مقدّر کرده‌ام. و به عزت و جلالم و عظمت و کبریائی و نور و علو و برتری مقامم سوگند، هیچ بنده‌ای خواست من را بر خواست خود مقدم نمی‌کند مگر این که ملائکه‌ام او را محافظت می‌کنند و آسمان‌ها و زمین‌ها را کفیل رزقش قرار می‌دهم و برای او برتر از تجارت هر تاجری خواهم بود و دنیا در عین تواضع به سوی او می‌رود.

شما طبق روایت فوق ارزیابی کنید وقتی خدایی که در عالم، حضور و تدبیر همه جانبه دارد و همراه با ملائکه کفیل امور بنده‌اش شود این بنده چگونه زندگی خواهد کرد و توجه داشته باشید در فرهنگ و تمدن اسلامی چگونه فضای تعالی انسان‌ها فراهم می‌شود و در نقطه‌ی مقابل، چگونه بشر با محور قرار دادن میل خود به جای حکم خدا، به پریشانی خود و جامعه دامن خواهد زد. آیا بر انسان بصیر لازم نیست برای نجات خود و جامعه در نهادینه کردن فرهنگی که امثال روایت فوق متذکر می‌شود اقدام نماید؟



مشخص است که باید قیامت خود را آباد کنیم، ولی متأسفانه با غفلت از وظایف الهی، تمام نگرانی‌هایمان را برای دنیا می‌گذاریم و می‌گوییم فردا و پس فردا چه کار کنیم؟

شما حتماً در اطرافیان خود هم آدم‌های صاف و ساده و هم آدم‌های زرنگ و شارلاتان دیده‌اید، ملاحظه کرده‌اید که در بسیاری از موارد آن که زرنگ و شارلاتان است و به هزار در می‌زند که پول‌دار شود، عموماً با مشکلاتی پیش‌بینی نشده روبه‌رو می‌شود، از ترس این که چک‌هایش برگشت نخورد، شب خوابش نمی‌برد، با این که در حد نیاز دارد ولی به زمین و زمان ناسزا می‌گوید، وقتی چیزی گران می‌شود، ناله‌اش بیش از حد است، اگر پول‌دار باشد بدنش می‌لرزد که از دست ندهد و اگر دستش خالی باشد نگران نداشتنش است، ولی در مورد آن آدم صاف و ساده حتی اگر تنها دو چرخه‌ای که دارد را بدزدند، این قدر ساده است که منتظر است دزد، دو چرخه را بیاورد. با این همه می‌بینید او با این همه سادگی هیچ وقت در کارش نمانده است و اموراتش به راحتی می‌گذرد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: کلاه سر این افراد ساده می‌رود، ولی کسی نمی‌تواند رزقشان را بدزدد و لذا زندگی‌شان به خوبی می‌گذرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام زیاد می‌فرمودند: «یقین بدانید که هر چه بنده‌ای سخت کوشش کند و چاره اندیشی‌های بزرگ و نقشه‌های فراوان به کار برد، خدا چنین قراری نگذاشته که وی از آن چه در «ذکر حکیم» الهی برایش معین شده، پیشی جوید. ای مردم! هرگز کسی را بر اثر هوشی که دارد، پیشیزی افزون ندهند و احدی را به خاطر

حماقتش کم ندهند، پس هر کس این را بداند و بدان عمل کند، از همه‌ی مردم آسوده‌تر بوده و سود برد، ولی کسی که این را بداند و عمل نکند، گرفتاری و ضرر او بیش از همه مردم است. چه بسا شخصی که نعمت فراوان به او داده‌اند، ولی همین احسانی که به او شده، باعث درهم کوبیدن اوست و چه بسا کسانی که در بین مردم فریب خورده‌اند، ولی در عین حال کارشان نیز درست شده است. پس ای مرد کوشا! در کوشش خود پرهیزکار باش و از عجله کم کن و از خواب غفلت بیدار شو و در آن چه از طرف خدا بر پیغمبر نازل شده، فکر کن.<sup>۱۱</sup> به قول حافظ:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی    خون خوری گر طلب روزی نهاده کنی  
آن آقای ظاهراً زرننگ حيله گر می‌خواهد سر خدا نیز کلاه بگذارد؛  
مثل شخصی که با عوضی گفتن بیماری‌اش به پزشک می‌خواهد سر او  
کلاه بگذارد، پزشک از او می‌پرسد: دلت درد می‌کند؟ او به دروغ  
می‌گوید: نه، سرم درد می‌کند. هر چه پزشک می‌پرسد او عکسش را  
جواب می‌دهد و نسخه را می‌گیرد و از مطب بیرون می‌آید و می‌گوید: سر  
پزشک کلاه گذاشتم. در حالی که در حقیقت سر خودش کلاه گذاشته  
است. این نکته را بدانید که اگر عقل ما با خدا ارتباط نداشته باشد، ضد  
مصالح ما عمل می‌کند به همین جهت زرنگی‌های خارج از بندگی و  
دیانت، همه به ضد ما تمام می‌شود. به گفته‌ی مولوی:

حيله کرد انسان و حيله ش دام بود    آن چه جان پنداشت، خون آشام بود

---

۱۱- کافی، ج ۵، ص ۸۱. برای پی‌گیری موضوع رزق، به کتاب «جایگاه رزق انسان در

هستی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

در بیست و دشمن اندر خانه بود حیل‌های فرعون از ین افسانه بود آری، حیل‌هاش دام خودش می‌شود و لذا همان چیزی که فکر می‌کند حیات‌بخش است، خون آشام از کار درمی‌آید. آن خانم می‌خواهد خیلی به فرزندش کمک بکند، اما با عقل خودش؛ نتیجه‌اش آن می‌شود که از آن‌چه برای خود و فرزندش می‌خواست محروم می‌شود.

### جلب رضایت دیگران

حتماً دقت کرده‌اید که زندگی بعضی از افراد، به این شکل است که می‌خواهند با پُزدادن، قدرت خود را به نمایش بگذارند. بعضی‌ها تلاش می‌کنند چیزی را بخرند که مردم نگویند بدبخت‌اند؛ این‌ها ملاک خوشبختی و بدبختی‌شان را داشتن دنیای بیشتر می‌دانند و این که در نظر بقیه خوشبخت باشند، در نظر این افراد دنیاداری جای دین داری را گرفته و رضایت و تأیید مردم جای رضایت و تأیید الهی را پر کرده در همین راستا است که گاهی آن‌چنان در زندگی گرفتار همدیگر می‌شویم که دیگر مزه‌ی ارتباط با خدا را نمی‌چشیم و با چنین حجابی از خداوند دور می‌شویم و نهایتاً جز پریشانی احوال به چیزی نمی‌رسیم.

به ظاهر به خدا اظهار می‌داریم ما آمده‌ایم با تو ارتباط برقرار کنیم ولی برای زندگی به اندازه‌ی حساب باز کرده‌ایم که نمی‌توانیم قلب خود را برای ارتباط با خدا آزاد کنیم. شیطان ما را مشغول گذشته‌ای می‌کند که رفت و نگران آینده‌ای می‌کند که نیامده، تا حال ارتباط با خدا را از ما بگیرد؛ در نماز مشغول گذشته یا آینده می‌شویم و از حضوری که در

مقابل خدا باید داشته باشیم محروم می شویم. یادمان می آید که چرا آن زمین را قبلاً نخریدیم که اکنون گران شود یا به فکر آن هستیم که چه زمینی بخریم که بعداً گران شود، و از این طریق ارتباطمان را با خدایی که حیّ و حاضر است از دست می دهیم. با چنین روحیه‌ای که امروز نگران فردایم و فردا نگران پس فردا، آیا می توان گفت چه موقع نگران نیستیم؟

### منشأ اضطراب و عامل آرامش

یک نمونه از انسان‌های بی دین نمی توان پیدا کرد که در آخر عمر از آنچه در زندگی گذشته خود کرده است پشیمان نباشد، همچنان که یک نمونه انسان متدبّین واقعی پیدا نمی کنید، که در آخر عمر از آن اضطراب‌های زندگی که در دوران جوانی داشت آزاد نشده باشد. زیرا خود را در راهی قرار داده است که آن راه، راه بی نقص است. شما اگر به قوانین بدون نقص عمل کنید هر چقدر جلو تر بیایید بیشتر احساس می کنید به اهداف خود نزدیک شده اید.

به مرحوم آیت الله طالقانی خبر دادند که قرار است از چند جانب به ایران حمله کنند. ایشان بسیار نگران شدند و خدمت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمدند و خبر دادند که قرار است روسیه از طرف شمال و افغانستان از طرف شرق و ترکیه از طرف شمال غربی و صدام نیز از مرزهای جنوبی و غربی حمله کنند!

وقتی آن اخبار را به امام دادند، امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: به ما چه مربوط است، ما هر آن چه خدا خواست انجام دادیم حالا هم تسلیم خدا

هستیم. خدا به ما تکلیف کرده بود این کارها را انجام دهیم ما نیز انجام دادیم، بقیه‌ی آن به خدا مربوط است. این جا بود که ارادت آیت الله طالقانی «رحمة الله علیه» به امام «رضوان الله تعالی علیه» شدیدتر شد و وقتی به نماز جمعه آمدند، فرمودند: «هر وقت اضطراب مرا فرا می گیرد، خدمت این مجسمه‌ی توکل و تقوا - یعنی امام «رضوان الله تعالی علیه» - می روم و قوت می گیرم».

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با مبارزه با کفر و استکبار می فرماید: «مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل کنیم.»<sup>۱۲</sup> حالا اگر ما کشته نشویم، آیا نمی میریم؟ خوب فکر کنید، الآن وضع شهدا بهتر است یا وضع من و شما؟ ما در حال حاضر مانده ایم چه کنیم و پیوسته نسبت به صحت اعمال و تصمیماتمان در تردید هستیم اما شهدا به وقتش به خوبی وظیفه را تشخیص دادند و گوی سعادت را بردند و این توفیق بزرگی است که نصیب آن‌ها شد، چون با عقل خدا؛ یعنی شریعت الهی زندگی کردند و نهایت کارشان آنچنان عالی شد.

چرا نیم عمر ما در پریشانی است و نیم دیگر در پشیمانی ولی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این قدر با آرامش می فرماید: ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل می کنیم. غیر از این است که روش ما روشی است که خودمان آن را ساخته ایم اما روش حضرت امام روشی بود مطابق شریعت الهی؟

دین؛ یعنی صحیح زندگی کردن. دین؛ یعنی رسیدن حکم خدا از طرف قلبِ معصومِ پیامبر و امام به ما. چون پیامبر ﷺ معصوم‌اند حکم خدا را کامل به ما می‌رسانند، همان‌طور که امام معصوم دین خدا را آن‌گونه که هست تبیین می‌کند.

نتیجه می‌گیریم که رجوع به دین؛ یعنی رجوع به عصمت و رجوع به اعمال و افکار بدون خطا و مسلم است که برای انسان در چنین رجوعی آرامش و اطمینان هست. دین دارانه عمل نکنید؛ مطمئن باشید به آرامشی که قصد به دست آوردنش را دارید نمی‌رسید چرا که صحیح عمل نکرده‌اید و طبیعی است که مضطرب می‌شوید. پس باید تلاش کنیم دین دارانه عمل کنیم.

اگر عزم و اراده ما آن بود که مطابق دین عمل کنیم و پیامبر و امامان معصوم ﷺ را الگوی خود قرار دادیم، چنانچه در تشخیص اشتباه کنیم خود ائمه ﷺ شفاعت می‌کنند. شفاعت یعنی اگر قصد شما عمل به دین بود و در این راه نیز تلاش کردید، ولی در جایی لغزشی داشتید، به کمک عشق و محبت به امام معصوم، از لغزش نجات پیدا می‌کنید و دست شما را همان عشق می‌گیرد.

هم در این دنیا شفاعت داریم و هم در آخرت. باید قصد شما این باشد که با محبت و عشق به امام معصوم، خود را با دین تطبیق دهید. هر جا سست شدید همان توجه محبت آمیز به امام معصوم، به شما کمک می‌کند و جهت شما تصحیح می‌شود و اطمینان مورد نیاز ظهور می‌نماید تا در

آخر عمر نسبت به اعمال خود با پشیمانی روبه‌رو نشوید. زیرا امام معصوم را که مجسمه‌ی شریعت و عامل به دین است، در مقابل خود داشته‌اید. ما در این دنیا برای شکل دادن به سنگ و آجر و سیمان نیامده‌ایم، همچنان که برای گرفتن مدرک و فخر فروشی به دیگران نیامده‌ایم، نمی‌گویم خانه نباید داشت، باید مراقب بود خانه و مدرک، دین ما نشود و گرنه ما را از خدا و شریعت غافل می‌کند. بعضی وقت‌ها برای به‌دست آوردن دنیا بسیار تلاش می‌کنیم ولی برای به‌دست آوردن معارف توحیدی و عقاید صحیحی که عامل بندگی خدا می‌شود، تلاشی نمی‌کنیم. آیا قبول ندارید آن نوع داشتنی که به قیمت از دست دادن خدا باشد، داشتن بدی است. چه سود می‌برد انسان که دنیا را به‌دست آورد و خدای خود را از دست بدهد. آیا ثروتی بالاتر از خداداداشتن می‌توان تصور کرد؟

عرفای بزرگ که طعم انس با خدا را چشیده‌اند از خدا می‌خواهند هر چه می‌خواهی از ما بگیر، ولی خودت را از ما نگیر. مولوی می‌گوید:

ای خدا این وصل را هجران مکن	سرخوشان عشق را نالان مکن
چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین	خلق را مسکین و سرگردان مکن
بر درختی کاشیان مرغ توست	شاخ مشکن مرغ را پیران مکن
این طناب خیمه را بر مگسلان	خیمه توست آخرای سلطان، مکن
نیست در عالم ز هجران تلخ‌تر	هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن
جمع و شمع خویش را بر هم مزین	دشمنان را کور کن شادان مکن

آیت‌الله حسن زاده می‌فرمودند: «الهی! همه می‌گویند: بده، من می‌گویم: بگیر!» چون آدم در داشتن، بیشتر باید مواظب باشد داشتن هایش او را از خدا غافل نکند. اگر مواظب نباشیم و ارتباطمان با اهل دنیا زیاد باشد آهسته‌آهسته به خودمان تلقین می‌کنیم که دنیا داشتن چیز بدی نیست و یا اعتقادداشتن به خدا چیز مهمی نیست، ولی نداشتن دنیا بسیار مهم است. این فکر بسیار خطرناک است. به همین جهت انسان‌های فهمیده از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می‌کنند: «یا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلِهِ»<sup>۱۳</sup> ای برگزیده خدا با چه کسی همنشین شویم؟ فرمودند: کسی که دیدنش خدا را به یاد شما آورد و سخن او به علم و دانش تان بیفزاید و عمل و کردارش شما را خواهان آخرت و سرای دیگر گرداند.

### نقش و تأثیر تلقین

آثار تلقین، آن‌قدر عجیب است که گاهی انسان‌ها غیر واقعی‌ترین چیزها را به عنوان واقعیت می‌پذیرند و برعکس، از واقعی‌ترین چیزها غافل می‌شوند. می‌گویند: روزی بچه‌های مکتب می‌خواستند در اثر تلقین معلمشان را بیمار کنند تا از کلاس و درس راحت شوند. حدود ده نفر از آن‌ها نقشه‌ای کشیدند که دیرتر سر کلاس بیایند و هر کدام به نحوی به معلم القاء کنند که او مریض است. استاد در محل خود نشسته بود. نفر اول وارد شد، سلام کرد و اجازه گرفت که بنشیند، استاد اجازه داد، آن



شخص نگاهی به استاد کرد و گفت: آقا! چرا رنگتان پریده است؟ به قول مولوی به معلمش گفت:

خیر باشد رنگ تو بر جای نیست این اثر یا از هوا یا از تبی است  
استاد گفت برو بنشین، من سرحالم.

گفت اُستا: نیست رنجی مر مرا تو برو بنشین، مگو یاوه هلا  
دومی که آمد، گفت: آقا! مثل این که مریض هستید؟ سومی آمد و  
گفت: آقا چرا رنگ شما این طوری شده است؟ استاد گفت: فکر نکنم  
طوری شده باشد. چهارمی آمد و همان حرف را زد.

همچنین تا وهم او قوت گرفت ماند اندر حال خود، پس درشگفت  
استاد آرام آرام به سلامتی خود شک کرد، دانش آموز بعدی آمد و  
گفت: استاد اجازه بفرماید شما را به خانه ببریم تا استراحت کنید. بعدی  
گفت: آقا! چرا این قدر عرق کرده اید؟ چرا رنگتان پریده است؟ بگذارید  
زیر بغلتان را بگیرم. شما با این حال نمی توانید به تنهایی راه بروید و  
بالاخره استاد واقعاً باور کرد که بیمار است.

گشت استا سخت سست از وهم و بیم بر جهید و می کشانید او گلیم  
مثل بعضی از روزها وقتی از خواب بیدار می شویم حالت دل گرفتگی  
خاصی داریم، حال اگر کسی بتواند این موضوع را به صورت واقعی در  
ذهن ما جای دهد که هنوز خسته اید و لازم است کمی دیگر بخوابید،  
ترجیح می دهیم کمی دیگر بخوابیم، بچه ها با تلقین، استاد را بیمار کردند  
و استاد قبل از این که بیندیشد و متوجه شود حالتش معمولی است و  
قضیه ی بیماری او نقشه ی بچه هاست، احساس کرد بند از بندش می گسلد

و عرق می‌کند. گاهی ممکن است من و شما نیز به وسیله‌ی تصوّرات و توهمات، خودمان را بیمار احساس کنیم و در نتیجه‌ی آن تصوّرات واقعاً بیمار شویم. این جاست که نقل می‌کنند: خود بیماری آدم را نمی‌کشد، بلکه فکر این که بیمار هستم، انسان را از پای در می‌آورد.

حال بشنوید از استاد که در اثر تلقین شاگردان مریض شده است و استخوان‌هایش درد می‌کند و مغزش می‌سوزد و عرق می‌کند:

جامه خواب افکند و استاد افتاد آه آه و ناله از وی می‌بازاد

رختخواب استاد را پهن کردند و او همین‌طور احساس درد می‌کرد و ناله سر می‌داد. بچه‌ها که منتظر چنین موقعیتی بودند تا از درس و استاد راحت شوند، در کوجه‌ها پراکنده و مشغول بازی بودند. مادران بچه‌ها متوجّه شدند که استاد مریض شده است و پس از چند روز از راز مریض شدن او آگاه شدند، سراغش آمدند و جریان را بازگو کردند. استاد گفت: نه، بچه‌ها دروغ نمی‌گویند. مادران گفتند: سر شما کلاه گذاشته‌اند. استاد گفت: نه، به وضوح مشخص است که من مریضم، چون مشغول درس و بحث بودم متوجه این بیماری که در درونم بود نشدم.

من بُدم غافل به شغل قال و قیل بود در باطن چنین رنجی ثقیل

من و شما نیز از آن استاد بالاتر نیستیم؛ به این طرف و آن طرف می‌رویم، با آدم‌های معمولی می‌نشینیم، می‌گویند: مواظب باش بدبخت نشوی!<sup>۱۴</sup> فقط پول! فقط مقام!! و پیوسته این امور دنیایی را برای ما مهم

---

۱۴ - در و دیوار شهر امروزی دعوت به دنیاست، تلویزیون هر چند برنامه‌هایی با ظاهر اسلامی دارد ولی تمامی تبلیغات آن این امر را تلقین می‌کند که به سوی دنیا بشتابید، پول،

جلوه می دهند. ما نیز مثل استاد بیمار شده ایم، پذیرفته ایم خوشبختی ما به پول و مقام است. بیدار شوید و خود را از این تلقینات نجات دهید! خداوند فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ»<sup>۱۵</sup> ارزش شما نزد خدا به تقوای شماست نه به حرف های وهمی و ارزش های دروغین که مردم از خودشان در آورده اند.

### ملاک موفقیت در زندگی

متأسفانه وقتی نوجوان از مدرسه به خانه می آید، مادرش در ابتدا می پرسد چه نمره ای آورده ای؟ وقتی مادر هر روز از فرزندش می پرسد: چه نمره ای آورده ای؟ مواظب باش بدبخت و بیچاره نشوی! نوجوان کم کم باور می کند که خدا و دین، حلال مشکل نیست، بلکه نمره مشکل گشا است، این کارِ مادرِ شبیه همان القایی است که به ملا شد و او را بیمار کرد.

خداوند فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» یعنی هر کس بیشتر تقوا پیشه کند بیشتر نزد خدا ارزش مند است. آری با تقوا باش و نمره ی بیست هم بیاور. باید به فرزندانمان بگوییم نمره ی بیست می خواهید بیاورید، می خواهید بیاورید، اگر درس نخواندید ممکن است از نظر دنیایی به مشکل بیفتید، ولی اگر آدم بدی شدید زندگی را باخته اید. اگر

---

بانک، خرید... مبدا عقب بمانید! امروز با هر کسی که رفاقت کنی و پای درد دلش بنشینی، غم دنیا را می خورد....

درس نخواندید ممکن است زندگی دنیایی تان سخت بگذرد، ولی اگر مؤمن نشوید در زندگی آخرتی تان - که ابدیت شما را تشکیل می‌دهد - به سختی می‌افتید.

اعتماد به قول خدا و پیامبر ﷺ آن است که باور کنیم خداوند رزق دنیایی انسان را به عهده گرفته و در هر حال رزق انسان به انسان می‌رسد ولی اصلاح خودمان را به عهده‌ی خودمان گذاشته‌اند و در قیامت هر کس در رهن آن اعمالی است که در دنیا انجام داده است. خداوند فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»<sup>۱۶</sup> هر کس در رهن آن چیزی است که در دنیا کسب کرده است. از امام صادق علیه السلام است که فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ خَلَقَ مَعَهُمْ أَرْزَاقَهُمْ حَلَالًا طَيِّبًا فَمَنْ تَتَاوَلَ شَيْئًا مِنْهَا حَرَامًا قُصَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ الْحَلَالِ»<sup>۱۷</sup> خداوند عز و جل افراد را خلق کرد و همراه آن‌ها رزقشان را به صورت حلال و طیب خلق نمود، پس اگر کسی آن را به صورت حرام به دست آورد، به همان اندازه از رزق حلال او کم می‌شود.

حالا من و شما با ترساندن فرزندانمان از رزق، وعده‌ی خدا در مورد تأمین رزق را نادیده گرفته‌ایم و همه‌ی فکر و ذکرمان مشغول تهیه‌ی رزق آینده‌ی او شده است و این که بندگی خدا را اصل بگیرد را فراموش کرده‌ایم در حالی که خداوند وعده داده «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \*

---

۱۶ - سوره‌ی، مدثر، آیه‌ی ۳۸.

۱۷ - کافی، ج ۵، ص ۸۰.

وَبِرِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>۱۸</sup> هر کس تقوا پیشه کند خداوند برای او بصیرت ایجاد می کند و رزق او را از مسیری که او حساب نمی کند به او می رساند.

اگر فلان بقال برای رضای خدا بقالی کند، هم رزقش می رسد و هم دینش حفظ می شود، ولی اگر برای شکمش بقالی کند، نه رزقش مرتب است و نه دین او، چون انسان ها با بی دینی خود رزق مقسوم شان را تنگ می کنند. تجربه ی تاریخی به ما نشان داد که بعد از دوران دفاع مقدس چون حرص داشتن دنیا ما را گرفت، زندگی مان سخت تر شد، با این که در حال حاضر امکانات بیشتری در اختیار داریم. پس این قاعده را نباید فراموش کرد که هر چه از شریعت الهی بیشتر فاصله بگیریم و از تقوی دورتر شویم زندگی مان بیشتر در پریشانی و پشیمانی فرو می رود.

### هدف گمشده

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود می فرماید: «اعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ»<sup>۱۹</sup> بدان ای فرزندم که تو برای آن جهان آفریده شده ای نه برای این جهان، و برای نیستی در این دنیا آفریده شده ای، نه برای زندگی جاودان، و برای مردن آفریده شده ای، نه برای زنده بودن. خداوند ما را برای این خلق کرده است که با آماده کردن خود در این دنیا، به ابدیت پیونددیم و در آن عالم، با

۱۸ - سوره ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۱۹ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

زندگی حقیقی خود روبه‌رو شویم، ولی از بس در دنیا فرو رفته‌ایم، یادمان می‌رود که کار و هدفمان چیست؛ فراموش کرده‌ایم برای چه هدفی در این دنیا آمده‌ایم، می‌گویند: دو نفر به طرف ایستگاه قطار رفتند، وقتی به ایستگاه رسیدند، فهمیدند قطار نیم‌ساعت پیش حرکت کرده است. برای قطار بعدی که نیم‌ساعت دیگر می‌آمد بلیط تهیه کردند و تصمیم گرفتند در این فاصله در کافه‌ی کنار ایستگاه استراحت کنند، با هم گرم صحبت شدند، وقتی سراغ قطار رفتند، متوجه شدند که قطارشان نیم‌ساعت پیش رفته است، مجدداً برای نیم‌ساعت دیگر بلیط گرفتند و باز در کافه مشغول صحبت شدند و وقتی به خود آمدند که قطار ۱۰ دقیقه پیش حرکت کرده بود. مانده بودند چه کار کنند تصمیم گرفتند برای پنجاه دقیقه‌ی دیگر که قطار می‌آید بلیط دیگری تهیه کنند. در این فاصله دوباره به کافه رفتند و این‌بار مواظب بودند سر وقت در ایستگاه باشند یک‌دفعه به خود آمدند و دیدند قطار در حال عبور است. یک نفر از آن‌ها به سرعت دوید و خود را به قطار رساند ولی دوست او وسط ایستگاه ایستاده بود و همین‌طور می‌خندید. وقتی از علت خنده‌اش پرسیدند، جواب داد: آن شخص که سوار شد و رفت، آمده بود مرا بدرقه کند و من مسافر بودم، حالا او رفته و من این‌جا هستم.

معنی غفلت از هدفی که برای آن آمده‌ایم به همین صورت است که طرف به جهت حرص سوار شدن رفیقش خودش سوار شد، حرص داشتن دنیا موجب می‌شود فراموش کنیم ما برای چه کاری اینجا هستیم. پیام پیامبران خدا این است که ای انسان‌ها! شما به این دنیا آمده‌اید تا بندگی

کنید و از این طریق جان خود را با پروردگار عالم آشنا نمایید و در قیامت بتوانید از اُنس با خدا بهترین بهره‌ها را ببرید. ولی همه‌ی چیزهای دنیا را گرفته‌ایم و بندگی خدا را رها کرده‌ایم. پروردگار ما می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ»<sup>۲۰</sup> جن و انسان را خلق نکرده‌ام مگر برای عبادت. پس هر کاری که ضدّ بندگی خدا است، ضدّ موجودیت ما است و معنی حقیقی ما را از ما می‌گیرد. وقتی هدف اصلی زندگی را فراموش کردیم، کم خوردن برایمان ضرر می‌شود، و گرسنگی بلا می‌گردد؛ بر عکس پیامبران که گرسنگی را نعمت می‌دانستند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَفْضَلُكُمْ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَطْوَلُكُمْ جُوعاً وَ تَفَكُّراً»<sup>۲۱</sup> برترین شما در نزد خدا کسی است که گرسنگی بیشتری کشیده و در خداوند متعال تفکر بیشتری نموده باشد. ما نیز باید از خداوند بخواهیم گرسنگی‌هایی را که به پیامبرش عطا کرده است به ما نیز عطا فرماید تا زلال شویم.

یکی از عرفا می‌گوید: «تو لیاقت گرسنگی نداری، خداوند گرسنگی را به حبیب خودش پیامبر ﷺ می‌دهد.»<sup>۲۲</sup> آیا خداوند پیامبرش را دوست نمی‌داشت که این همه سختی به او داد؟ ما هدف زندگی در دنیا را فراموش کرده‌ایم و از زندگی دنیایی انتظاراتی داریم که باید در زندگی

۲۰ - سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۳.

۲۱ - مجموعه ورام (تنبیه الخواطر)، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۲ - برای توجه به برکات گرسنگی به کتاب «روزه دریچه‌ای به عالم معنا» از همین مولف

رجوع بفرمایید.

قیامتی جستجو کنیم. عزیزان متوجه باشید که ما به این دنیا آمده‌ایم که مانند انبیاء به تعالی برسیم و از این دنیا برویم، آمده‌ایم در این دنیا تا راه ارتباط با خدا را با بندگی خالص پیدا کنیم. نمی‌گوییم مشکلات اقتصادی نیست عرض بنده آن است که مراقب باشید هدف به دنیا آمدنتان را فراموش نکنید، زیرا اگر هدف اصلی فراموش شد در تشخیص موضوعات مهم به اشتباه می‌افتیم و چیزهایی برایمان اهمیت پیدا می‌کنند که ارزش واقعی ندارند و برای چیزهایی غصه می‌خوریم که ارزش غصه خوردن ندارند، در این صورت خودمان را باید ملامت کنیم.

## آثار انتقام خدا

شما فکر می‌کنید با غفلت از هدف اصلی زندگی، خداوند شمشیر انتقامش را بر ملت‌هایی که به دین پشت کند و در طلب دنیا و استفاده از آن اسراف کند، نمی‌کشد؟ آیا فکر می‌کنید با این روند مصرف، آینده‌ی خوبی در انتظار ملت است؟ آب را اسراف می‌کنیم! گوشت را اسراف می‌کنیم و... چه چیزی را اسراف نمی‌کنیم؟ آیا شما امت آن کسی نیستید که بالای منبر، پیراهنش را تکان می‌داد تا بخشکد، چون پیراهن دیگری نداشت؟ و چون هدف اصلی زندگی دنیایی را به خوبی می‌شناخت اصل را برداشتن هر چه بیشتر دنیا قرار نداده بود.

آیا ما همانند اولیاء الهی تنها وقتی پیراهنمان پاره و مندرس می‌شود آن را عوض می‌کنیم یا این که هدف خود را در داشتن پیراهن‌های متنوع



می‌دانیم؟<sup>۲۳</sup> در راستای غفلت از هدف اصلی زندگی در دنیا، خانه‌هایمان را عوض می‌کنیم چون مدلش تغییر کرده است و متوجه نیستیم که قرآن می‌فرماید: «وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»<sup>۲۴</sup> و خداوند شکست‌ناپذیری است دارای انتقام. یعنی کسی که به بندگی خدا تن ندهد و به دین خدا پشت پا زند، خداوند از او انتقام می‌گیرد. چون آن‌طور که شایسته بود از فرصت‌ها و امکانات استفاده نکرد.

انسانی که هدف خود را فراموش کند ملاک‌هایش به هم می‌خورد، نه دشمن خود را درست می‌شناسد و نه دوست خود را، همچنان که نه آثار سوء کفر را می‌شناسد و نه برکات ایمان را. اگر می‌خواهید ثمره‌ی ایمان را بچشید و ارزش نبوت را بیابید و آفات کفر کافران را در زندگی‌شان درک کنید، ابتدا باید آفات بی‌هدفی آن‌ها را بفهمید تا معلوم شود شرک به خدا عین بی‌هدفی است و هر اندازه انسان بیشتر از توحید فاصله بگیرد بیشتر در زندگی سرگردان می‌شود. اهل دنیا یک روز آرام نیستند؛ اگر به روان‌کاوی غربی‌ها و غرب‌زده‌ها پردازید، درمی‌یابید که روح غربی یعنی

---

۲۳ - اقتصاد به شیوه‌ی غربی مبتنی بر تولید انبوه است و لذا بدون مصرف انبوه به مشکل می‌افتد بنابراین هلاکت این اقتصاد، قناعت است. برای اینکه چرخ عظیم آن بچرخد باید مرتب مصرف کرد، باید با ورود مدهای جدید و پی‌درپی، مردم را همواره به خرید واداشت. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب «توسعه و مبانی تمدن غرب» تألیف شهید آوینی مراجعه کنید.

اضطراب!! «اریک فروم» روانشناس معروف می گوید: «۸۵٪ از بیماری های مردم آمریکا بیماری روانی است.»<sup>۲۵</sup>

مردم همیشه چوب بی دینی شان را خورده اند در حالی که ملت ما دارای شریعت والایی است که اگر به آن عمل کند و مقید به دستورات آن باشد دنیا و آخرتش آباد می گردد. اسلام آن قدر ظرفیت دارد که اگر مسلمانان مقید به دستورات اسلام شوند بدون آن که نیاز باشد زندگی در دنیا را محدود کنند و گوشه نشینی پیشه نمایند، از ارتباط با عالم بیکرانه‌ی ملکوت هم بهره مند شوند.

### بالاترین ارزش و مهم ترین شخص

شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض نمود: یابن رسول الله نافله های زیادی از من ترک شده است، ولی به تمام واجبات کاملاً عمل کرده ام. امام فرمودند: «نافله های را قضا کن!» آن شخص گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله این قدر زیاد است که حساب آن در دستم نیست. امام فرمودند: «تخمین بزن و قضا کن!» یعنی امام زمان شما می فرمایند: نه تنها باید واجبات را انجام دهید، بلکه باید با انجام نافله ها به اندازه ی ظرفیت خود داغ بندگی را بر خود بزنید.

گاهی اوقات نمازمان را سریع می خوانیم، در حالی که هیچ کاری نداریم و پس از آن در گوشه ای می نشینیم. علت این امر آن است که

---

۲۵ - اریک فروم، متولد ۲۳ مارس ۱۹۰۰ و متوفی در ۱۸ مارس ۱۹۸۰، روانکاو و فیلسوف اجتماعی آلمانی تبار.

مقصد بودنمان در این دنیا را گم کرده ایم و چیزهایی که مقصد اصلی ما نیست برای ما مهم شده است. اُنس با خدا را که سرمایه‌ی اصلی ما در قیامت است به چیزی نمی‌گیریم.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَاتَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لِإِيَالِي عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلِيٌّ عُسْرٌ أَمْ عَلِيٌّ يُسْرٌ»<sup>۲۶</sup> برترین مردم آن کسی است که عاشق عبادت است و آن را در آغوش می‌گیرد و با تمام قلب آن را دوست دارد و با بدن خود همراه آن است و خود را برای عبادت از بقیه‌ی کارها فارغ می‌کند، چنین کسی اصلاً نگران نیست که امروزش به سختی بگذرد یا به آسانی.

ملاحظه کنید در نظام ارزشی که رسول خدا ﷺ برای بشریت آورده‌اند، برترین فرد، کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و مسیر زندگی خود را در جهت عبادات خدا تعیین کند، ولی ممکن است جامعه با ارزش‌هایی که از خود ساخته، چیزهایی را در نظر ما ارزشمند سازد که هرگز در پایان زندگی به کارمان نیاید و ما را در تنهایی طاقت فرسایی رها کند. نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که بندگی، غیر از نماز خواندن صرف است، زیرا ممکن است بسیاری نماز بخوانند، ولی بنده نباشند. مگر شیطان نماز نمی‌خواند؟ بندگی یعنی جریان دادن عبودیت خدا در زندگی، یعنی سامان دادن تمام زندگی براساس شریعت الهی، نه فقط انجام برخی از دستورات دینی آن هم از روی عادت و بدون حضور. در

یک کلام، دین؛ یعنی پذیرش و حضور ولایت خدا در تمامی شئون زندگی. این است آن بندگی که زندگی دنیایی انسان را کاملاً به ثمر می‌رساند.

اگر با معرفتِ کامل حقیقتاً دین را انتخاب کنیم و به آن علاقه‌مند شویم و خوب به آن عمل کنیم، نوع انتخاب و ارزش‌گذاری‌هایمان در زندگی به کلی عوض می‌شود. مناسبات ما با همدیگر در مسیر کمک به بندگی همدیگر می‌شود. شیطان قسم خورده هر کاری، به غیر از بندگی خدا را برای ما زیبا جلوه دهد و ما را به انجام آن امور دعوت کند، فکر نکنیم ما از دسترس شیطان بیرون هستیم. باید تلاش کنیم تا بیرون بیاییم. قرآن می‌فرماید: شیطان گفت: «رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۲۷</sup> پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من آنچه را در زمین هست در نظر آن‌ها زینت می‌دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت.

چقدر شیطان تلاش می‌کند تا به ما وانمود کند وظایف دینی بی‌ثمر و سخت است مثلاً به عده‌ای القاء می‌کند مسیر شما تا محل نماز جمعه دور است، ولی خوش‌گذرانی‌های لغو را برای انسان زینت می‌دهد تا فکر سختی و دوری محل را نکنیم.

باید متوجه باشیم در مواردی که علاقمند به انجام وظایف دینی نیستیم شیطان دنیا را برای ما زیبا کرده و اهداف دنیایی را با اهمیت جلوه داده، ما وظیفه داریم با یادآوری ابدیتی که در پیش داریم نقشه‌ی شیطان را خنثی

کنیم، در آن صورت است که اهمیت نبی و نبوت برایمان معلوم می‌شود. چون از طریق شریعت الهی که پیامبر خدا ﷺ برای ما آورده است می‌توانیم ابدیت خود را آباد کنیم. دائماً باید متوجه باشیم شیطان نمی‌گذارد ما توفیق دینداری داشته باشیم و باید با این بی‌توفیقی مبارزه کنیم و هیچ راهی جز این نداریم که بدانیم در راه دین‌داری لازم است با نفس اماره و شیطان مبارزه کرد. اگر می‌خواهید از اضطرابی که جهان را فرا گرفته است آزاد شوید باید دینداری کنید. مراحل دین‌داری عبارت است از اولاً: خدا را یافتن و ثانیاً: از طریق بندگی خدا مطابق شریعت الهی، با خدا مأنوس شدن. گفت:

اول قدم آن است که او را یابی      دوم قدم آن است که با او باشی  
 نه این که فقط خدا را قبول داشته باشید بلکه لازم است دل را به خدا  
 بدهید و تا آخر با او باشید، این کار غذای جان انسان‌ها است، ولی همّت  
 می‌خواهد تا وارد چنین حالی شویم. گفت:

گر تو خواهی حُرّی و آزادگی      بندگی کن، بندگی کن، بندگی کن  
 از خودی بگذر که تا یابی خدا      فانی حق شو که تا یابی بقاء  
 از بس دل به خدادادن آسان است و مطابق فطرت ما است که باورمان  
 نمی‌آید در عمل دینی این همه برکت و رحمت هست. در روایات داریم  
 اگر در نماز جماعتی که تعداد آنها بیش از ده نفر بود شرکت نمودید،  
 ملائکه نمی‌توانند ثواب آن را حساب کنند. چون عملی است مطابق  
 فطرت و در این حالت نظام عالم با جان انسان هماهنگ می‌شود. وقتی  
 پرده‌ی دنیا عقب رفت می‌فهمیم چه خبر بوده است. خداوند از طریق

پیامبران خود آن چه را فردا آشکار می شود به ما خبر داد و شیطان همین امروز را برای ما با اهمیت جلوه داد و ما را وارد هزاران مشکل کرد، مشکلاتی که با رجوع به دین خدا و رعایت دستورات الهی، تماماً برطرف می شود. اما نه با دین نیم بند، بلکه با دین جدی و دین داری جانانه. دینی که تنها منحصر به انجام بعضی عبادات نباشد. دینی که تمام ابعاد زندگی را در همه‌ی حالات در برگیرد. با عمیق کردن معارف الهی است که می توان جدی دین داری کرد تا پریشانی‌ها تمام شود و نتیجه بگیریم که شریعت الهی چه نعمت بزرگی است. بندگی کردن به این معنا است که قبله‌ی جانتان خدا باشد نه فرزند و همسر و خانه و پول.

گاهی اوقات انسان حرف‌هایی را از کسانی می شنود که هرگز انتظار شنیدن چنین حرف‌هایی را از انسان عاقل ندارد. می گویند ما دنیا را برای فرزندانمان می خواهیم! پس بفرماید از یک طرف فرزندان شما، مقصد و مقصود شما هستند و از طرف دیگر شما خدای فرزندانان هستید که سرنوشت فرزندانان را تعیین می کنید! به من بگویید کدام یک از شما هستید که پدرتان توانست مشکلات اصلی شما را حل کند؟ زندگی ما و فرزندانمان تماماً در دست خداست، هرگز نباید این چیزها جای خدا را بگیرد. نه ما می توانیم با تلاش‌های دنیایی سرنوشت فرزندانمان را مدیریت کنیم و فکر کنیم وقتی دنیا را برای فرزندانمان خواستیم کار تمام است و نه باید مقصد و مقصود خود را فرزندان خود قرار دهیم. قرآن می فرماید در بعضی مواقع همسران و فرزندان شما دشمن شما خواهند شد و شما را

از مسیر بندگی جدا می‌کنند، در این صورت «فَاخَذَرُوهُم» از آن‌ها فاصله بگیرد.<sup>۲۸</sup>

زندگی یعنی راهی برای عشق به خدا و دین نعمتی است برای تحقق صحیح چنین عشقی. وقتی خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۲۹</sup> ای پیامبر! به مردم مؤمن بگو: من از اجر رسالت چیزی نمی‌خواهم مگر این که به نزدیکان من مودت و دوستی کنید. می‌خواهد مسیر دینداری را با عشق به اولیاء معصوم نورانی کند.

ملاحظه بفرمائید که این دوستی قسمتی از شریعت الهی است و وقتی می‌فرماید: اجر رسالت من مودت و محبت به نزدیکانم است به این معنا است که می‌خواهد به شریعت الهی درست جواب دهید و بهترین نتیجه را بگیرید. باید مسیر دینداری را به محبت اهل بیت پیامبر ﷺ که انسان‌های معصومی هستند بکشانید، به همین جهت در تبیین آیه‌ی فوق می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»<sup>۳۰</sup> بگو آن‌چه از جهت اجر رسالتم از شما خواستم به نفع شما است و دینداری شما را کامل می‌کند. با رجوع به اهل بیت رسول خدا ﷺ همه‌ی دین را قبول کرده‌ایم و به فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام تا تمام زندگی ما دینی نشود، مزه‌ی دینداری را نمی‌چشیم. چرا نباید تا آن جا که ممکن است زندگی خود را به دین

۲۸ - سوره‌ی نغبان، آیه‌ی ۱۴.

۲۹ - سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۳۰ - سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷.

نزدیک کنیم و در تفقه در دین و دین فهمی سستی به خود راه ندهیم و به سوی علمایی برویم که دین را می فهمند و می خواهند بفهمانند؟

در راستای رجوع به علماء است که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در جواب کسی که تکلیف خود را در زمان غیبت حضرت پرسید فرمودند: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَفَاعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»<sup>۳۱</sup> در پیش آمدهای دینی به راویان اخبار و احادیث ما مراجعه کنید زیرا ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدایم بر ایشان. و یا حضرت امام عسکری علیه السلام می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ»<sup>۳۲</sup> هر کس از فقیهان که نفس خود را پاس دارد، و دین خود را حفظ کند، و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد، و فرمان خدای را اطاعت کند، بر عوام است که از او تقلید کنند.

چقدر استکبار جهانی تلاش می کند روحانیت را از ما بگیرد، پس معلوم می شود در بین روحانیت خبری هست که آن‌ها از آن فرهنگ و محتوایی که روحانیت حامل آن هستند، نگران‌اند. از خود بپرسید اگر فرهنگ موجود در روحانیت چیز مهمی نیست، پس چرا دشمنان ملت تلاش می کنند جوانان ما را از روحانیت دور کنند؟ مسلم بدانید نظر به روحانیت، نظر به شریعت است. امام حسین علیه السلام می فرماید: «مَجَارِي

۳۱ - إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ص ۴۵۲.

۳۲ - الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸.



الأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ»<sup>۳۳</sup>  
 بعد از امام معصوم باید مجاری امور به دست علمای الهی باشد که حلال و حرام شریعت را می‌شناسند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: من با تمام این جناحهایی که برای اسلام خدمت می‌کنند، چه جناح‌های روحانی که از اول تا حالا خدمت کرده‌اند و چه جناح‌های دیگر، از سیاسیون، از روشنفکرها که برای اسلام خدمت می‌کنند، من به همه‌ی این‌ها علاقه دارم و از همه‌ی این‌ها هم گلایه دارم. اما علاقه دارم چون وقتی انسان ببیند گروه‌هایی در خدمت انسان هستند، در خدمت انسانیت هستند، در خدمت اسلام که انسان‌ساز است هستند، چاره ندارد الا این که علاقه داشته باشد به آن، از آن طرف گلایه هم هست برای این که می‌بینم در بعضی نوشته‌هایشان، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینها یک قدری زیاده‌روی کرده‌اند، یک قدری حرفهایی زده‌اند که مناسب نبوده است. ما می‌بینیم این اسلام را در همه‌ی ابعادش روحانیون حفظ کرده‌اند، یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده، فلسفه‌اش را روحانی حفظ کرده، اخلاقش را روحانی حفظ کرده، فقهش را روحانی حفظ کرده، احکام سیاسی‌اش را روحانی حفظ کرده. از اول که زمان پیغمبر بوده است و دنبالش زمان ائمه، این علمای شیعه بودند که جمع می‌شدند دور ائمه علیهم‌السلام و احکام را از آن‌ها اخذ می‌کردند و در اصولی که چهار صد تا کتاب بوده است نوشته‌اند... اینها همه با زحمت علمای شیعه، فقهای شیعه درست شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری

که در خور فهم بشر است، تمام اینها را این جماعت عمامه به سر- به قول این آقایان، عمامه به سر و ریش دار- اینها درست کرده‌اند. تا این جا اسلام را اینها رسانده‌اند، اسلام بی‌آخوند اصلاً نمی‌شود. پیغمبر هم آخوند بوده؛ یکی از آخوندهای بزرگ پیغمبر است. رأس همه‌ی علماء پیغمبر است. حضرت جعفر صادق علیه السلام هم یکی از علمای اسلام است.<sup>۳۴</sup>

با توجه به رجوع به علماء است که تأکید می‌کنیم ولایت فقیه ادامه‌ی شریعت است و حضور شریعت در زندگی؛ یعنی عمل به دستوراتی که پریشانی و پشیمانی نمی‌آورد.

### ابتدا و انتهای شریعت

اگر از بنده بپرسند شریعت از کجا شروع می‌شود؟ عرض می‌کنم: از خدا شروع می‌شود و با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت امامان علیهم السلام امتداد می‌یابد تا ولایت فقیه. زیرا حاکم اسلامی مظهر شریعت است. آیا می‌شود دین‌داری کرد و نسبت به ولی امر مسلمین ارادت نداشت؟ ما نباید ولایت فقیه را از جنبه‌ی سیاسی صرف در محافل بحث کنیم و از ابعاد روحانی و معنوی آن غفلت نمائیم و ندانیم به همان دلیل که ولایت الهی را پذیرفته‌ایم ولایت فقیه را قبول داریم، چون ولایت فقیه ظهور ولایت خدا است در زمان غیبت امام زمان علیه السلام. ابوسفیان با دین به صورت سیاسی صرف برخورد کرد. او می‌گفت: محمد از طرف بنی هاشم دین آورد تا با بنی امیه مقابله کند. او متوجه نبود که وحی الهی و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله

یعنی چه. این نوع نگاه سیاسی به دین، دین‌داری نیست؛ دین یک حقیقتی است از عالم غیب، باید به آن ایمان آورد و به آن عشق ورزید و روح و روان خود را با آن آشنا کرد. در همین رابطه عرض می‌کنم ولایت فقیه نیز یک مسأله‌ی شرعی است که سیاست آن هم عین دیانت آن است، نه این که یک مسأله‌ی سیاسی صرف باشد. معلوم است که در دین‌داری کامل، سیاست نیز نهفته است و ما بر اساس تبری از کفر و شرک می‌گوئیم «مرگ بر آمریکا».

پیامبر ﷺ حامل دین خداست و اهل بیت علیهم‌السلام ادامه‌ی نبوت‌اند، جهت تبیین درست دین. علمای دین ادامه‌ی امامت و شریعت هستند، از این رو امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «قضیه‌ی ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله ﷺ هست»<sup>۳۵</sup>

اگر ما نتوانیم مسائل فکری‌مان را با ولایت فقیه حل کنیم، آن طور که لازم است ارتباط کامل با شریعت پیدا نکرده‌ایم و قلب ما به طور همه‌جانبه با دین خدا مرتبط نشده و همان‌طور که عرض کردم بنا به فرمایش امام رضا علیه‌السلام مزه‌ی دین‌داری را نخواهیم چشید و مسلم نیم عمرمان در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی می‌رود؛ زیرا با نپذیرفتن

ولایت فقیه؛ ولایت طاغوت را پذیرفته‌ایم.<sup>۳۶</sup> کسانی که مسأله‌ی ولایت فقیه برایشان حل نشده است، روح عبودیشان ضعیف می‌ماند و به عبودیت همه‌جانبه نمی‌رسند.

آری! شریعت، یک تحفه‌ی الهی است، اگر بخواهیم در دنیا و آخرت، اضطراب و پشیمانی نداشته باشیم باید به شریعت؛ یعنی نبوت، امامت و فقاقت، دل ببندیم، باید به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام رجوع کنیم تا حیات زمینی‌مان هماهنگ با نظام هستی و بر مبنای فطرت انسانی تحقق یابد و در نهایت، زندگی و انتخاب‌های ما، بر ضدّ ما نباشد؛ همین امر، علت نیاز ما به دین و شریعت است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

---

۳۶- عنایت دارید که دین؛ یعنی پذیرش ولایت مطلق خدا در زندگی. ولایت مطلق خدا به رسول او انتقال یافته و پس از آن به امام رسیده است؛ دلیل این سخن، آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مائده است که می‌فرماید: «أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» بنابراین، نپذیرفتن ولایت امام؛ یعنی ردّ ولایت رسول و در نهایت، ردّ ولایت الله. حال در عصر غیبت، امام معصوم ولایت در دین را به ولی فقیه افاضه نموده است. پس، ردّ ولایت نماینده‌ی امام ردّ ولایت خود امام است و به هر اندازه از ولایت امام دور شویم به ولایت کفر نزدیک شده‌ایم.

جلسه دوم  
فلسفه‌ی تقلید از فقیه



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### دین داری و جواب گویی به فطرت

ممکن است این سؤال برای عزیزان مطرح شود که چرا ما باید در رابطه با دستورات و احکامی که دین خدا داده است از فقیهان تقلید کنیم؟! و فلسفه‌ی تقلید از فقیه چیست؟! چرا نباید خودمان تکلیف‌مان را از دین بگیریم؟! سؤال کننده در این سؤال، حَقَّانیتِ دین را قبول دارد ولی می‌خواهد فلسفه‌ی تقلید در اموری مثل نماز و روزه را بداند.

برای روشن شدن موضوع لازم است متوجه باشیم ما در این دنیا با سه چیز روبه‌رو هستیم که عبارتند از: «دنیا»، «فطرت» و «دین»، به این معنا که از یک طرف در دنیایی زندگی می‌کنیم که قواعد و قوانین خاص خود را دارد و از طرف دیگر فطرتی داریم با گرایش‌ها و کشش‌های مخصوص به خود و دینی که خداوند همراه با عقاید و اخلاق و اعمالی که انسان را به سعادت دنیایی و آخرتی می‌رساند از طریق پیامبران فرستاده است.

همه می‌دانیم که عالم را خدا خلق کرده و اعتقاد داریم خداوند با علم و حکمت خود این عالم را خلق نموده و معتقدیم همان خدای حکیمی که انسان را خلق کرده، بر اساس حکمتش برای هدایت انسان، دین

فرستاده تا انسان‌ها به کمال واقعی خود برسند. پس دین‌داری عبارت است از باور به مجموعه‌ای از حقایق و عمل به دستوراتی که از طرف خدا آمده است تا انسان در زندگی دنیایی خود بتواند هدف صحیحی را دنبال کند و در اهداف غیر واقعی سرگردان نماند. علاوه بر «دنیا» و «دین»، که از طرف خدا است، «فطرت» انسان نیز حقیقتی است که خداوند آن را سرشته است و قرآن در این رابطه می‌فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> یعنی اصل وجود انسان سرشتی است الهی که مردم را بر آن سرشته است و تأکید می‌فرماید: دین الهی با فطرت انسانی منطبق است. و در ابتدای همین آیه و خطاب به همه ی انسان‌ها می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ»<sup>۲</sup> رو کن به دینی که مطابق فطرت تو است، یعنی درست همان چیزی را که فطرت و ذات انسان می‌خواهد، «دین» نیز همان را به انسان متذکر می‌شود. یعنی مطلوب حقیقی ما همان است که دین به آن دعوت می‌کند و اگر انسان‌ها معتقد به عقاید و باورهای دینی شوند و دستورات دین را عمل کنند، به مطلوب حقیقی‌شان می‌رسند.

انسان‌ها در زندگی دنیایی فراموش می‌کنند چه می‌خواهند و مطلوب حقیقی جانشان چیست، مثل این که گاهی آن‌قدر خسته‌اند که نمی‌دانند گرسنه‌هستند و یا گاهی آنقدر مریض‌اند که نمی‌دانند نیاز به غذا دارند. همین طور که بیماری‌ها باعث می‌شود ما نیازهای واقعی خود را فراموش

---

۱ - سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

۲ - همان.



کنیم، مشغولیات دنیایی باعث می‌شود ما از نیازهای فطری خود غافل شویم.

از آن جایی که جان ما در مشغولیات زندگی دنیایی از مطلوب حقیقی‌اش غافل می‌شود و نیازهای حقیقی‌اش را فراموش می‌کند، خداوند از طریق رسولان خود ما را متوجه این مسئله‌ی مهم می‌کند و می‌فرماید: «دین»، غذای فطرت و جان شما است و اگر فطرت الهی در زندگی مورد غفلت قرار نگیرد، دقیقاً انسان دین‌خواه و دیندار خواهد بود.

پس اولاً؛ طبق عقایدی که دارید خدا جهان را آفریده و بر اساس دلایل توحیدی متوجه‌اید که چون خداوند علیم و حکیم است نظام عالم را به کامل‌ترین شکل خلق کرده است. ثانیاً؛ بر اساس مطالبی که در بحث نبوت بیان شده خداوند دین حقیقی را برای بشر ارسال فرموده که شدیداً نیاز بشر است. ثالثاً؛ فطرت انسان، سرشتی است الهی و بر اساس توحید و رجوع به خداوند شکل داده شده است. این نکته‌ی اخیر را، هم خود انسان به طور وجدانی می‌تواند متوجه شود و هم انسانی که به حقیقت قرآن پی برده است از تذکرات قرآن متوجه می‌شود که قرآن تماماً غذای جان ما است و یادآور اموری است که جان ما با آنها به آرامش لازم می‌رسد.

### سه واقعیت با یک حقیقت

حال یک مثلث را در نظر بگیرید که دارای سه زاویه است؛ یکی زاویه‌ی «تشریح» و یا شریعت و دین الهی و دیگری زاویه‌ی «أحسن بودن خلقت دنیا» و یکی هم زاویه‌ی «فطرت انسانی»؛ اگر ملاحظه کنید می‌بینید

که اجزاء این مثلث به هم گره خورده‌اند و هر کدام مکمل و لازمه‌ی دیگری هستند. سه واقعیت‌اند با یک حقیقت. اگر آن حقیقت بر قلب پیامبر خدا ﷺ نازل شود، اسمش می‌شود شریعت الهی؛ همان حقیقت وقتی در کلّ عالم جلوه کند، اسمش نظام تکوین می‌شود؛ که همان عالم وجود است و همان حقیقت وقتی در بنیان انسان جلوه کند اسمش می‌شود فطرت؛ در حالی که همه دارای یک حقیقت‌اند که در ظروف مختلف ظهور کرده است. مثل نور بی‌رنگی که به شیشه‌های رنگین برخورد کند و به رنگ همان شیشه‌ها در آید و ظهور نماید.

اگر متوجه نکته‌ی فوق باشید و بدانید «عالم هستی» و «جان انسان» و «دین خدا» همه از خدا صادر شده و همه دارای یک حقیقت می‌باشند، می‌فهمیم انسان‌ها تنها وقتی در سلامت روحی و جسمی به سر می‌برند که در عالمی که خداوند خلق کرده، از طریق عمل به شریعت، به فطرت خود جواب مثبت دهند و از این طریق با عالم تکوین و جهان هستی هماهنگ شوند.

همه معتقدیم عالم، مخلوق خداوند است و دارای استعدادها و ظرفیت‌های خاصی است که اگر ما بر اساس دین خداوند در عالم زندگی کنیم آن ظرفیت‌ها در اختیار انسان قرار می‌گیرند و اگر انسان‌ها با قوانین شریعت الهی - که قوانین حق است - در عالم زندگی کنند، در واقع هماهنگ با جهان هستی زندگی کرده‌اند و در این حالت جهان و قوای عالم با تمام امکانات و استعدادهایش در اختیار آن‌ها است. چنین آدم‌هایی کاری نمی‌کنند که نظام عالم هستی با آن‌ها درگیر شود و آن‌ها از رسیدن به

اهداف متعالی‌شان محروم گردند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۳</sup> و اگر اهل شهرها و آبادی‌هایی که هلاک شدند، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی آن‌ها حق را تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمال‌شان مجازات نمودیم.

## راز آسودگی در دنیا

درست است که جهان مادی به جهت این‌که در پایین‌ترین درجه‌ی وجودی قرار دارد، دارای تنگناها و محدودیت‌های زیادی است، اما به جهت آن‌که مخلوق خداوند است برای کسی که بر اساس دین خدا عمل کند بستری می‌شود تا او بتواند به اهداف دنیایی و آخرتی‌اش دست یابد و چنین کسی در دنیا با همه‌ی محدودیت‌هایی که دنیا دارد، به مشکل نمی‌افتد، چون همان خدایی که خالق این جهان است، با علم به همه‌ی تنگناهایی که جهان مادی دارد، شریعت و دین الهی را می‌فرستد تا انسان‌ها در همین جهان به کمالات لازم برسند و لذا پس از آن‌که فرمود از بهشت برای مدتی محدود به زمین هبوط کنید، می‌فرماید: «فَأِمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۴</sup> پس چون در

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۸.

زمین از طرف من برای شما هدایتی آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند برایش نه نگرانی نسبت به آینده است و نه غم زندگی گذشته را دارد. «فطرت» به عنوان بنیاد انسان و سرشتی که خداوند آن را شکل داده، گزاشی است به آنچه دین خدا به آن دعوت می‌کند و روح انسان می‌طلبد و به آن نیاز دارد. به این صورت که روح ما، چیزی را می‌خواهد که دین می‌گوید و دین هم به چیزی دعوت می‌کند که خدای جهان برای سعادت بشر نازل کرده و جهان هستی نیز براساس همان سنت ایجاد شده است.

### حقیقت انسان

فطرت انسان غیر از جسم انسان و یا غرایزی است که مربوط به جسم انسان است. جسم ما ربطی به حقیقت ما ندارد و ما بدون این بدن هم خودمان، خودمان هستیم. همان‌طور که در خواب‌های صادق، بدون این بدن، خود را در صحنه‌هایی احساس می‌کنید که بعد از مدتی با این بدن با همان صحنه‌ها روبه‌رو می‌شوید، پس شما بدون این بدن خودتان هستید و بدن شما و غرایزی که مربوط به بدن شما است نقشی در حقیقت شما ندارد. فطرت انسان همان مبنا و اصل و سرشت و پایه و بنیان انسان است. اصل و حقیقت انسان، فطرت اوست. بدن انسان، اصل انسان نیست، بعد از مدتی آن را می‌گذارد و می‌رود. همین‌طور که در خواب، هر شب که می‌خوابید، بدنتان را می‌گذارید و می‌روید. ولی فطرت شما همواره با شماست و فطرت، مطلوب خودش را دارد و آن را می‌خواهد و آنچه را

بدن می‌خواهد غیر از آن چیزی است که فطرت می‌خواهد. مطلوب بدن انسان راضی کردن غرایز و خوردن غذاهایی است که بدن را و نسل او را حفظ کند، ولی مطلوب فطرت قرب الهی است و به همین جهت فطرتاً نیاز به «دین» دارد تا خود را متعالی گرداند و به قرب الهی برساند، یعنی هدف و آرزوی بنیاد و اصل شما، خدا است و دین خدا راه و رسم صحیح زندگی کردن بر روی این زمین است تا انسان به قرب الهی برسد.

### چگونه دین‌داری کنیم؟

وقتی روشن شد انسان‌ها در عمق جانشان یعنی در فطرتشان، طالب خدا هستند و تنها از طریق دین‌داری با جواب‌دادن به گرایش‌های فطری و هدایت درونی، روی این زمین صحیح زندگی می‌کنند، حالا نیاز دارند بدانند چگونه دین‌داری کنند. در این رابطه خود دین می‌فرماید: دین‌داری یعنی داشتن «عقاید» صحیح و رعایت «اخلاق» فاضله و عمل به «احکام شرعی». «عقاید صحیح» چیزی است که ابتدا با به‌کاربردن عقل می‌توانیم به آن دست یابیم و از باورهای خرافی و غیر واقعی خود را نجات دهیم و سپس سعی کنیم قلب خود را با نور آن حقایق آشنا گردانیم. «اخلاق فاضله» را با آسوه قراردادن حرکات و رفتارهای پیامبران و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌توان به دست آورد. «احکام شرعی» و آداب دین را باید به کمک «فقیه» از دین گرفت. بنابر این ما از طریق داشتن عقاید صحیح و اخلاق فاضله و احکام شرعی، مطابق فطرت خود عمل می‌کنیم و به مقصد

اصلی که درست زندگی کردن در زمین و رسیدن به قرب الهی است، دست می‌یابیم.

### فقیه کیست؟

عالمان دین برای رسیدن به «عقاید صحیح» علم کلام را شکل دادند تا بر مبنای آیات الهی و سخنان معصومین علیهم‌السلام بفهمیم کدام باور حق است و کدام عقیده باطل و خرافی و وهمی است و برای رسیدن به «اخلاق فاضله» علم اخلاق را تدوین کردند تا بر مبنای آیات الهی و سیره و سخنان معصومین علیهم‌السلام بدانیم کدام رفتار صحیح است و کدام رفتار غیر اخلاقی است و صحیح نیست. علماء برای رسیدن به «احکام شرعی» علم فقه را نیز تدوین نمودند تا بر مبنای آیات الهی و سخنان معصومین علیهم‌السلام معلوم شود واجب چیست و حرام کدام است و کدامین اعمال مباح یا مستحب و یا مکروه است و چه عملی شرط صحت است و چه عملی جزء عبادت. حال این سؤال پیش می‌آید که فقیه کیست؟! در اصطلاح دینی «فقیه» یعنی کسی که در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام با تعمق در دستورات دین، حرام و حلال دین خدا را معلوم می‌کند تا در شرایطی که دسترسی به امام معصوم امکان ندارد، ما از آداب زندگی دینی در روی زمین محروم نشویم و امامان معصوم نیز ما را به فقها ارجاع داده اند. هر کس توانایی کشف حکم خدا را در امور فوق داشته باشد فقیه است. اگر شما هم مقدمات لازم را جهت کشف حکم خدا در مقدمات استنباط مثل علم رجال و اصول فقه و ... طی کنید فقیه می‌شوید، بروید درسش را بخوانید،

تحقیقاتش را بکنید، روش و خط‌مشی آن‌را درست طی کنید، شما هم فقیه می‌شوید. به نظر بنده وقتی انسان بر روی فقه مطالعه می‌کند و متوجه عظمت آن می‌شود به این نتیجه می‌رسد که علمی مظلوم‌تر از فقه در این دنیا نیست. فقه در اسلام و به‌خصوص در شیعه، یک نظام علمی بسیار دقیق و منضبطی است و حاصل بیش از هزارسال تعمق در متون دینی است، تا صاحبان علم فقه دقیق‌ترین راه کارها را در عمل به مسلمانان نشان دهند.

ما امروزه برای این که یک موضوع اجتماعی را در مراکز مربوطه بررسی کنیم ساعت‌ها کار می‌کنیم تا به یک نتیجه برسیم، مثلاً در هسته‌های مشاوره‌ی تربیتی، راجع به این که «چرا بچه‌ها دروغ می‌گویند» ده‌ها جلسه می‌گذاریم و در آخر هم هر کدام چیزی می‌گوییم بدون آن که نتیجه‌ای دقیق و همه‌جانبه به دست آورده باشیم، زیرا در فرهنگی به‌سر می‌بریم که تحت تأثیر علوم انسانی دنیای مدرن، هیچ اصول منسجم و دقیقی در دست نداریم، ما حقیقتاً در فرهنگ مدرن نمی‌دانیم «انسان» و «جهان» و «برنامه‌ی انسان در جهان» چیست؟! نمی‌دانیم برنامه‌ای که باید روشن کند انسان چگونه در جهان زندگی کند از کجا باید بیاید؟! همان‌طور که نمی‌دانیم انسان در نهایت باید به کجا برسد؟! در حالی که بیش از هزار سال است که ما سابقه‌ی تفکر فقهی در حوزه‌های علمیه داریم. یعنی بیش از هزار سال است علمای ما تلاش کردند روش‌های صحیح را در امر «عقاید» و «اخلاق» و «احکام»، بر مبنای وحی الهی و سخنان معصومین علیهم‌السلام بیابند و بر اساس وحی الهی و سخنان معصومین علیهم‌السلام و تعقل، نظام فقهی ما را تنظیم کنند تا ما در موقعی که با مسائل دینی روبه‌رو

می‌شویم سرگردان نباشیم و این امر یعنی تلاش در متون دینی. موضوعات فقهی در فقه با دقت بیشتر دنبال شده است زیرا عموم مردم نسبت به موضوعات فقهی حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهند.

علم فقه با نظم خاصی همچنان جلو آمده و کامل شده است. مثلاً یکی از مقدمات این علم، علم اصول فقه است که می‌بینیم مثلاً در مورد دلالت الفاظ بحث می‌کند تا یک فقیه بتواند به هنگام رجوع به الفاظ قرآن و روایات، با یک برداشت قاعده‌مند، احکام خدا را از این الفاظ استخراج کند. به عنوان نمونه، بحث می‌کند: چگونه می‌توان از یک کلام، قاعده‌ای کلی استفاده کرد؟ الفاظی که دلالت بر عموم می‌کنند، چگونه تخصیص و استثناء می‌خورند؟ اگر دلیلی که در بردارنده‌ی استثناء بود، دچار اجمال شد، آیا می‌توان در مورد اجمال به عام مراجعه نمود یا نه؟ از چه الفاظی می‌توان حکم الزامی فهمید و از چه الفاظی حکم غیر الزامی؟ آیا الفاظی هستند که دارای مفاهیمی خارج از مدلول ابتدایی خود لفظ باشند؟ چگونه می‌توان با این الفاظ برخورد کرد؟ اگر در موردی آیه یا روایتی نبود بایستی چگونه حکم الهی استخراج شود؟ اگر مضمون دو روایت با همدیگر تعارض داشتند کدام یک را باید مقدم کنیم؟

این‌ها و ده‌ها مباحث مشکل دیگر از مباحث دقیقی است که برای استخراج احکام بایستی پاسخی موشکافانه به تک تک این سوالات داده شود.

به عنوان مثال در یکی از مباحث فقهی می‌بینیم مطرح می‌شود که اگر شخصی پولی قرض کند و در مقابل این قرض، مالی را به صورت رهن



(گرو) نزد قرض دهنده بگذارد آیا رهن گیرنده (مرتهن) حق فروش رهن را دارد؟ اگر زودتر از موعد مقرر آن رهن را بفروشد تکلیف این معامله‌اش چه می‌شود؟ اگر خود شخصی که این مال را رهن گذاشته (راهن) قبل از این که قرضش را اداء کند آن رهن را بفروشد معامله‌اش صحیح است یا نه؟ اگر صحیح است آیا نیاز به رضایت مرتهن (قرض دهنده‌ای که این مال را به عنوان رهن گرفته بود) هست یا نه؟ اگر مرتهن رضایت دهد آیا معامله صحیح می‌شود؟ اگر صحیح شود آیا این معامله از زمانی که رضایت داده صحیح به حساب می‌آید و یا از زمانی که راهن آن معامله را انجام داده بوده؟<sup>۵</sup>

---

۵- همین بحث را مرحوم شیخ انصاری، از علمای بزرگ و بنام شیعه در کتاب «مکاسب» مطرح می‌فرماید و ابتداء، دلیل باطل نبودن این معامله را مطرح کرده و سپس دلیل نظریه‌ی کسانی که قائل به بطلان هستند را طرح و بررسی می‌فرماید و پس از آن با ناصحیح دانستن نظریه‌ی بطلان، از این مسأله صحبت به میان می‌آورد که اگر مرتهن، به معامله‌ای که توسط راهن انجام شده رضایت دهد و در اصطلاح آن را اجازه نماید، آیا این اجازه کاشفه است (به این معنی که این اجازه کشف می‌کند و روشن می‌نماید که آن معامله از همان ابتدای معامله دارای اثر بوده) یا این که ناقله می‌باشد (به این معنی که پس از صدور اجازه، آن معامله آثار خود را پیدا می‌کند و این آثار شامل آثار قبل از اجازه نمی‌شود)؟ آیا اگر مرتهن در ابتداء گفت من راضی به این معامله نیستم ولی پس از مدتی رضایت داد، می‌توان معامله را با این رضایت جدید نیز صحیح بدانیم؟ ایشان دلیل هر دو نظر را مطرح می‌کنند ولی خودشان به این نتیجه می‌رسند که چون مرتهن آن فروشی که از طرف راهن انجام شده بود را با ابراز عدم رضایت از تأثیر انداخت آن معامله باطل شده است. سپس ایشان این مسأله را مطرح می‌کنند که اگر مرتهن به این معامله نه رضایت دهد و نه آن را ردّ نماید ولی راهن با اداء قرض خود موجب شود مال رهنی از گرو طلبکار خارج شود، آیا می‌توان به آن معامله ای که در زمان رهن محقق شده بود اکتفاء کرد و آن را صحیح دانست؟ ایشان اینجا نیز بحث دقیقی مطرح می‌کنند که یکی از آن‌ها

فقها در هر امری تک‌تک روایات و آیات را بررسی می‌کنند و مور از ماست بیرون می‌کشند تا حکم خدا را در رابطه با «احکام»، از متون دینی اخذ نمایند تا انسان‌های متدین و غیر مجتهد نسبت به احکام دینی سرگردان نباشند.

با کمی تحقیق در نظام فقهی هزار ساله‌ی شیعه، متوجه می‌شوید یک نظام علمی بسیار دقیق و حکیمانه و با حفظ تمام اصول تفکر و تحقیق، در فقه مطرح است و این در حالی است که در تمام دانشگاه‌های دنیا، سابقه‌ی تحقیق به دو‌یست سال هم نمی‌رسد و آن‌هم نه با آن دقت و حوصله‌ی شبانه‌روزی و همه‌جانبه‌که در حوزه‌های علمیه وجود دارد. بسیاری از مردم ما فکر می‌کنند فقه‌های ما می‌روند در حجره‌ها می‌نشینند، تعدادی از آیات و روایات را جمع‌آوری می‌کنند و سپس رساله‌ی خود را می‌نویسند. عموماً در جریان روند تفکر فقهی و در کنار آن ملکه‌ی اجتهاد مجتهدین و قدرت استنباطی که تنها مخصوص عده‌ای خاص از علما است، قرار ندارند و لذا مسأله‌ی فقه و فقاہت را دست کم می‌گیرند.

ملاحظه فرمودید که سابقه‌ی دانشگاه‌های دنیا بیش از دو‌یست سال نیست آن‌هم نه این که در تمام این دو‌یست سال، تحقیق و تفکر در آن مراکز سیر تکاملی داشته است، بلکه گاهی روش‌هایی را در علوم انسانی و جامعه‌شناسی دنبال کرده‌اند که بعد از مدتی مجبور بودند از آن روش‌ها

---

بحثی است که در اصول از آن به «تمسک به عام یا استصحاب حکم مخصص» نام می‌برند و به این نتیجه می‌رسند که به صرف خارج شدن این مال از گرو طلبکار، معامله صحیح می‌شود.

دست بردارند و هنوز هم بشریت به یک نظام همه‌جانبه‌ی قابل اطمینانی در نظام دانشگاهی دست نیافته است.<sup>۶</sup>

---

۶- آقای اتین ژیلسون در کتاب «نقد تفکر فلسفی غرب» فضای غرب بعد از قرون وسطی را مطرح می‌کند. بنده خلاصه‌ای کوتاه از نظرات ایشان را خدمتتان ارائه می‌دهم. او می‌گوید: «در قرن ۱۴ و ۱۵ غرب گرفتار جوّی شد که وحی منسوخ شده دیگر به آن کمک نمی‌کرد لذا گرفتار تضاد و شکاکیت‌ها گشت. نتیجه‌ی آن جنگ و دعوای، تفکر دکارت در قرن ۱۷ شد که به همه‌ی گذشته پشت کرد به امید آن که طرحی نو در اندازد. خواست همه‌چیز را در قالب و روش ریاضی بیاورد، و عملاً از این طریق معارف زیادی را از حوزه‌ی معرفت خارج نمود و بعد لایب‌نیتس ثابت کرد قوانین دکارت در باب حرکت از لحاظ ریاضی غلط است و جان لاک هم پایه‌های مکتب دکارت را از بُن برانداخت. جان لاک مکتب دکارت را برانداخت، همان‌طور که دکارت اسکولاستیک را مورد حمله قرار داد. با مکتب ریاضی دکارت بشر یک ماشین شد و ماتریالیسم پدیدار گشت. و از طرفی در اثبات عالم ماده در مانده بود. برای جبران این مشکل لایب نیتس گفت: خداوند به حکمت بالغه‌ی خویش اشیاء را طوری سازمان داده که هر حالتی که برای بدن اتفاق می‌افتد، مقارن است با حالتی که در نفس محاذی همان بدن اتفاق می‌افتد. اسپینوزا گفت: جهان فکر، جنبه و حالت روح خدا است و عالم ماده حالت امتداد خدا است. مالبرانش گفت: اصلاً ما جهان خارج را نمی‌توانیم اثبات کنیم، بلکه خدا در ما صورت‌های ذهنی ایجاد می‌کند و ما به آن صورت‌های مجرد دانائیم و در ملاقات بارکلی با مالبرانش بارکلی از سخن مالبرانش به این نتیجه رسید که اصلاً جهان خارج همه روح است و نه ماده و مالبرانش بسیار ناراحت شد. در اواخر قرن هفدهم در سال ۱۶۸۷ با طرح «مبانی ریاضی فلسفه‌ی طبیعی» نیوتن، مبانی طبیعی و مابعدالطبیعی دکارت زیر سؤال رفت. وقتی دکارت گفت: ما هیچ‌گونه ایده‌ی واضح و متمایزی از چگونگی تأثیر جسمی بر جسمی دیگر نداریم، هیوم هم آمد اصل علیت را نفی کرد و خدا را هم به عنوان علت نپذیرفت. کانت بدون رویکرد به وحی به صحنه آمد و خواست طرحی نو دراندازد که به مشکلات حاصل از تفکر دکارت بر نخورد. کانت گفت: «عصر ما به تمام معنا عصر انتقاد است و هر چیزی باید تسلیم انتقاد باشد» نه دین و نه قانون نباید از انتقاد به دور باشند. کانت گفت ما نمی‌خواهیم مثل دکارت آدای ریاضیات را برای اثبات نظرات خود درآوریم. و خودش کلاً روش استدلال عقلی را زیر پا گذارد و اصالت اخلاق را

در روش تجربی، با فرض این که زمین مرکز منظومه‌ی شمسی است خسوف و کسوف را پیش‌بینی می‌کردند و پیش‌بینی آن‌ها درست درمی‌آمد، بعد هم که مشخص شد زمین مرکز منظومه‌ی شمسی نیست و

پیش کشید و گفت: احساس می‌شود بعضی از کارها را باید انجام داد و از بعضی کارها پرهیز نمود و این حالت، «تکلیف» نام دارد. و حالا اخلاق است که از طریق کانت آمده است مسائل فلسفی بشر را حل کند، کشاکش بین قانون طبیعت و قانون اخلاق چیزی بود که کانت نتوانست از آن بیرون آید. همین آقای کانت که در جوانی ثابت کرده بود ما هیچ چیز درباره‌ی خدا نمی‌دانیم اکنون در سنین پیری به این فکر افتاده بود که خودش می‌تواند خدا باشد گفت: «خدا موجودی بیرون از من نیست، بلکه فقط فکری است در درون من...» بعد از سرود رُسُو درباره‌ی «وجدان» و به دنبال سرود کانت درباره‌ی «تکلیف»، حالا دیگر نوبت فیخته بود که درباره‌ی «اراده» سرود بخواند. گفت: «ای اراده‌ی زنده و متعال! به هیچ اسمی مسمی و به هیچ فکری محاط نیستی، من خوب می‌توانم روح خویش را به سوی تو برافرازم زیرا من و تو از هم جداشدنی نیستیم و آواز تو در درون من است و آوای من در درون تو». شیلینگ خواست فلسفه‌ی فیخته را تفسیر و توجیه کند، ولی فیخته گفت شیلینگ اصلاً فلسفه‌ی مرا نفهمیده است. هگل گفت خدا چیزی است که در طول زمان، خود را کامل می‌کند و ناپلئون خط سیر خدا است و بعد در بستر مرگ گفت: تنها یک نفر حرف‌های مرا فهمید و آن هم نفهمید. آگوست کنت خواست با جامعه‌شناسی، بشر را هدایت کند، گفت قوانین اجتماع را کشف می‌کنیم و بشر را هدایت می‌نمایم. گفت: اول بشر گرفتار خرافه و جادوگری بود و بعد چند خدایی و بعد توحید و از توحید به علم و حالا همه چیز براساس علم تفسیر می‌شود. آگوست کنت تحت عنوان انسانیت و عشق به انسانیت، دین تازه‌ای را به وجود آورد که خود آقای کنت، «پاپ» آن دین بود که هدفش ترقی علمی است. فوئرباخ گفت: ما خدا را ساخته‌ایم و نه خدا ما را. و مارکس گفت حرف فوئرباخ را توسعه دهیم تا ماده اصالت یابد و نه خدا و بالاخره انسان میمون راست قامت شد». (اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه‌ی دکتر احمدی)

ملاحظه کنید چگونه وقتی بشریت ارتباط خود را با مبانی دینی و روش فقهی جدا کرد، در علوم انسانی هر روز گرفتار فکری است که هیچ اطمینانی به آن ندارد.

خورشید مرکز منظومه‌ی شمسی است باز پیش‌بینی خسوف و کسوف درست در می‌آید، این نشان می‌دهد که نباید گمان کنیم اگر از یک نظریه به نتایج قابل قبولی رسیدیم دلیل بر آن است که آن نظریه درست است و از آن چه در عالم واقع است خبر می‌دهد.

با اثبات آن که خورشید مرکز منظومه‌ی شمسی است کوهی از سؤالات و تئوری‌ها مطرح شد و بعد آرام آرام یک رشد نسبی در رابطه با نگاه ما به افلاک شکل گرفت، حال این نوع رشدی که در اثر دویست سال تحقیقات دانشگاهی در این موضوعات حاصل شده را با تحقیقات هزارساله‌ی شیعه در فقه و علوم انسانی و فلسفی در حوزه‌ها مقایسه کنید تا معلوم شود ما با چه سرمایه‌های ارزشمندی روبه‌رو هستیم. علاوه بر این، در نظام دانشگاهی وقتی استاد به درجه‌ی دکتر رسیده و در موضوعی به اصطلاح صاحب‌نظر و مجتهد شد اکثراً با انگیزه‌ی گرفتن حقوق در آخر ماه تلاش می‌کنند و رشته‌ی دانشگاهی آن‌ها بیشتر برایشان یک منبع درآمد است تا زندگی خود را بگذرانند، در صورتی که مجتهدین در حوزه‌های علمیه اگر عاشق علم نباشند و تمام وجود خود را صرف تحقیق نکنند هرگز مجتهد نمی‌شوند و نمی‌توانند به آن درجه از اجتهاد برسند که بتوانند نظریه‌ی فقهی بدهند.

## روش حوزه

در حوزه‌های علمیه؛ یک طلبه بنای خود را این‌طور می‌گذارد که تا آخر عمر در رابطه با مسائل دینی تحقیق کند و به‌واقع هم علوم دینی چنین

وسعتی را دارند که همواره ما را جلو ببرند، مثل نظر به نور است که از یک جهت با آن روبه‌رو می‌شوید و روشنایی لازم را جهت دیدن اطراف به دست می‌آورید و از جهت دیگر متوجه نور شدیدتری هستید که باید به سوی آن حرکت کنید. به همین جهت یک مجتهد این طور نیست که سر ساعت ۸ صبح بر سر درس خود حاضر شود و ساعت ۲ بعدازظهر هم درس را ترک کند و بعد به استراحت و تفریح پردازد، بلکه فرهنگ حوزه‌های علمیه و فقهای ما آن‌طور است که شب و روز نمی‌شناسند و تمام زندگی‌شان تحقیق در دین است تا بتوانند تکلیف مردم را از متن دین، در هر زمانی و هر شرایطی استخراج کنند. در حوزه‌های علمیه تفقه در دین همه‌ی زندگی فقها را تشکیل می‌دهد و هرگز ارزیابی نمی‌کنند که آیا حقوقی که می‌گیرند در حدّ کاری که انجام می‌دهند هست یا نه، اصلاً این حرف‌ها نیست. حیات و زندگی و نفس کشیدن یک فقیه با تحرّک در دین و تفقه در متون دینی یکی شده است و تا این روحیه پیش نیاید کسی فقیه نمی‌شود و نمی‌تواند حکم فقهی بدهد و به قول معروف بتواند بر «عروة الوثقی» حاشیه بزند. این از نکات بسیار مهمی است که بدانیم ما در حوزه‌های علمیه سابقه‌ی هزارسال تحقیق منظم همراه با چنین روحیه‌ای داریم و این برای ما شرایطی را به وجود آورده که فقهای ما به کمک آن روحیه نه تنها وظایف فردی مسلمانان را به خوبی برای آنها روشن می‌کنند، بلکه تحت عنوان حکومت دینی می‌توانند به بهترین نحو جامعه را در امور سیاسی و اقتصادی و تربیتی تغذیه نمایند هر چند در مورد

اخیر هنوز در اول راه هستیم و حوزه‌ها آن‌طور که باید در فقه سیاسی و حکومتی مثل فقه در امور فردی رشد نکرده‌اند.

در روش حوزوی، در مسیر پروریده‌شدن افراد جهت رسیدن به اجتهاد، گاهی بر سر یک موضوعی یک نفر موضع انکار کامل می‌گیرد و هیچ پیش‌فرضی را به راحتی نمی‌پذیرد تا طرف مقابل با دلایل کاملاً محکم نظر خود را اثبات کند و از این طریق نسبت به هیچ موضوعی سرسری عبور نمی‌شود و این‌طور نیست که از ابتدا موضوعات را صرفاً با روحیه‌ی پیروی از گذشتگان پذیرفته باشند زیرا در آن صورت افراد، مقلد خواهند بود و نه مجتهد. این‌همه نوآوری فقهی که در طول تاریخ هزارساله‌ی فقه ظهور کرده تا آن‌جایی که میرزای شیرازی براساس مبانی فقه شیعه، استعمال تنباکو را حرام می‌کند و یا حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه جهت تأسیس یک نظام و یک تمدن در مقابل تمدن غربی، مطرح می‌کنند، همه در راستای روحیه‌ی بازبینی مجتهدین در متون فقهی و اعمال اجتهاد نمودن بر اساس زمان و مکان است.

در بین مجتهدین یک روش زودباورانه که حالا زود مطلب را تمام کنند به چشم نمی‌خورد و یا این که بخواهند بر اساس بودجه‌ای که در اختیار دارند تحقیق کنند. در حوزه‌های علمیه تحقیق تا آن‌جا جلو می‌رود که مجتهد یقین کند به مطلب رسیده است زیرا باید تک‌تک فتوایی که می‌دهد برایش مسلم شود و به همین جهت کار با حدسیات جلو نمی‌رود.

## رجوع به کارشناس

آنچه در این بحثِ مختصر خواستم برای عزیزان عرض کنم آن است که بدانند فقیه در فرهنگ شیعه کسی است که با آن روش و با سابقه‌ی هزار ساله بر روی احکام تحقیق می‌کند تا تکالیف دینی ما را در حال حاضر از متون دین استخراج کند، از طرفی ما در این جهان وقتی می‌توانیم درست زندگی کنیم که دینی زندگی کنیم و وقتی بخواهیم دینی زندگی کنیم باید حکم دین را بیایم و فقها در این امر کمک شایانی به ما می‌کنند.

ملاحظه فرمودید که دین، مشتمل بر «احکام» و «اخلاق» و «عقاید» است.<sup>۷</sup> عقاید را باید با تحقیق و تعقل به دست آورد لذا شما هرگز نمی‌توانید توحید و نبوت و معاد را تقلید کنید، باید با سرمایه‌ی عقل و فکر به آن دست یابید، به همین جهت آغاز هر رساله‌ای نوشته شده؛ «اصول دین تحقیقی است نه تقلیدی» و اخلاق را نیز با توجه به سیره‌ی اهل البیت علیهم‌السلام می‌توانیم به دست آوریم. اما در مورد کشف احکام و عمل به آن‌ها یا باید خودمان فقیه باشیم و یا باید به فقیه رجوع کنیم. اگر بخواهیم در این دنیا منطبق بر فطرت الهی خود زندگی کنیم، ضروری است که از

---

۷- در روایت داریم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (الکافی، ج ۱، ص ۳۲) همانا علم سه چیز است: آیه‌ی محکمه، فریضه‌ی عادلانه، سنت پای برجسته، و غیر از این‌ها فضل است. آیه‌ی محکمه به اصول عقاید اشاره دارد، و فریضه‌ی عادلانه اشاره به علم اخلاق است که بر انسان واجب است خود را متخلق به آن بکند و سنت قائمه اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد.



فقیه کمک بگیریم تا احکام الهی را که هماهنگ بر فطرت و نظام عالم است از متون دینی استخراج کرده و با اجتهاد خود تکلیف امروز ما را برای ما روشن کند و برای این که بتوانیم احکام الهی را از قرآن و حدیث استخراج کنیم نیازمند یک روش تحقیق دقیقی هستیم که مربوط به «علم فقه» است و فقها آن را به عهده گرفته‌اند. بنابراین فلسفه‌ی تقلید از فقه بر این مبنا است که می‌خواهیم حکم خدا را در زندگی فردی و اجتماعی خود پیاده کنیم تا مخالف نظام هستی و فطرت خود عمل نکرده باشیم. برای این که حکم خدا را در زندگی پیاده کنیم، باید در دین تفقه کنیم و آن احکام را بیاییم، حال که خودمان - به جهت وسعت و عمق دین - نمی‌توانیم این کار را بکنیم از فقهی تقلید می‌کنیم که توانایی چنین کاری را دارد.

کتابی را که فقیه در آن، احکام خدا در امور فردی را ارائه می‌دهد، «رساله‌ی عملیه» می‌نامند. انصافاً برای آن که یک مجتهد یک رساله‌ی عملیه بدهد به اندازه چندین دکتر باید وقت و انرژی و فکر صرف کند تا به کمک سرمایه‌ی فقاقت هزارساله و تفکر و ملکه‌ی اجتهادش، حکم خدا را به ما اعلام کند.

این یک روش عاقلانه است که در هر امری باید به کارشناس مربوط به آن امر رجوع کنیم، همان‌طور که برای بیماری خود باید به متخصص علم طب رجوع کرد، در همین رابطه برای اطلاع از احکام الهی نیز باید به کارشناس آن احکام که همان فقیه است رجوع کنیم. زیرا ما فطرت داریم و فطرت انسان‌ها دین می‌طلبد و دین، قانون صحیح زندگی کردن در حیات زمینی است و مسلم است که نظام این عالم فقط با قانون خدا با شما

مدارا می‌کند و چون فقیه از طریق تدبیر در دین، حکم خدا را برای ما معلوم می‌کند تا در زندگی زمینی، درست زندگی کنیم، پس باید از فقه و فقاقت و فقیه در این راستا استفاده کنیم. زیرا ما نمی‌توانیم در مسیر دین‌داری به سلیقه‌ی خودمان عمل کنیم. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «إِنِّي أَحَبُّ أَنْ أُطَاعَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ»<sup>۱</sup> دوست دارم همان‌طور که اراده کرده‌ام اطاعت شوم.

آنچه عرض کردیم، کلیاتی در مورد ضرورت تقلید از فقیه و فقه و فقاقت بود. و گرنه در جای خود بحث‌های زیادی مطرح شده است که می‌توانید رجوع فرمائید.

سؤال: ممکن است ما فکر کنیم که فلان مجتهد «اعلم» است و از او تقلید کنیم، ولی در واقع اعلم نباشد و در نتیجه حکمش مطابق حکم خدا نخواهد بود، در آن صورت چه می‌شود؟!

جواب: باید توجه داشته باشید که علم فقه مثل سایر علوم الهی، نور است، در عین این که ممکن است مثل نور شدت و ضعف داشته باشد ولی در درون خود تضاد ندارد و به همین جهت هرگز این‌طور نیست که در دستگاه فقاقت مثلاً یک مجتهد بگوید «تراشیدن ریش حرام است» و دیگری بگوید: «واجب است» زیرا فقیه براساس مبانی قرآن و سنت و عترت، فتوا می‌دهد و همه‌ی فقها در این مبانی مشترک‌اند و در فتوا دادن در ذیل یک نظام، اجتهاد می‌کنند. بله ممکن است در مورد یک موضوعی یکی بگوید: «حرام است» و دیگری بگوید: «احتیاط واجب در

ترک آن است» و این دو نظر مقابل هم نیستند تا جهت اصلی اعمال شما را تغییر دهند و به همین جهت هم اگر شما به فتوای هر کدام عمل کنید، به حکم خدا تن داده‌اید و خدایِ مدیرِ عالم؛ عمل شما را با انجام همین احکامی که از فقیه گرفته‌اید، می‌پذیرد و محافظت می‌کند؛ زیرا پذیرفتن و نپذیرفتن اعمال ما در دست خداست و خداوند بندگی ما را به اندازه‌ی وسعمان از ما می‌پذیرد. مواظب باشید شیطان شما را در این وسوسه‌ها گرفتار نکند که تصور کنید ممکن است فقیهی در ذیل اجتهاد قرآن و حدیث، حکمی بدهد که مطابق حق نباشد. این را بدانید که دستگاه فقه با آن نظم فوق‌العاده و آن سرمایه‌ی تاریخی و آیات و روایات مشخص، حتماً ما را به سوی احکام الهی هدایت می‌کند و به همین جهت در روایت عمر بن حنظله داریم که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: به کسانی رجوع کنید که احادیث ما را روایت می‌کنند و نظر در حلال و حرامی دارند که ما مشخص کرده‌ایم ... پس چون کسی به حکم ما حکم کرد و کسی از او قبول نکرد به واقع حکم خدا را سبک شمرده است.<sup>۹</sup> پس اگر بنده به این نتیجه رسیدم که این فقیه، مجتهدِ اعلم است - حال یا با مشورت با افراد صاحب‌نظر و یا با تحقیقات خودم - پس دیگر جای وسواس نیست و با عمل به دستور او مأجور خواهم بود و سرنوشتم در نظام عالم به خطر نمی‌افتد و این جهان به ضد بنده نمی‌شورد. ولی اگر کسی، نه خودش فقیه باشد و نه اهل تقلید، باید بداند نمی‌تواند در این جهان زندگی با ثمری داشته باشد و صحیح زندگی کند و انتظار داشته باشد جهان هستی با او مدارا کند، چنین

آدمی در این دنیا هر روز مشکلی دارد و در قیامت در عذاب گرفتار است، در حالی که مطابق آنچه در ابتدا بحث شد، روحیه‌ی تقلید در احکام دین، روحیه‌ی تأمین است و برای این که انسان روی زمین امن باشد باید حکم خدا را بگیرد و عمل کند تا نسبت به فطرت خود و نظام هستی درست برخورد کرده باشد و با همان فطرت به برزخ و قیامت منتقل شود. در روایت از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام داریم: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ»<sup>۱</sup> و اما آن کسی از فقهاء امت ما که نگهبان نفس خود و حافظ دین خدا و مخالف هوا و هوس و مطیع امر حضرت مولای خود بود، بر عموم مردم لازم است از او تقلید کنند. و بعد حضرت در ادامه‌ی روایت می‌فرمایند: و البته بعضی از فقهای شیعه متّصف به این صفتند و نه جمیع آن‌ها.

با توجه به روایت فوق است که گفته می‌شود اگر کسی که مجتهد نیست و مرجع تقلید خود را مشخص نکند همه‌ی اعمالش باطل است، چون بدون توجه به دستگاه فقهی به سلیقه‌ی خود عمل کرده و از ذیل ولایت الهی خارج شده است.

وقتی به این بصیرت رسیدید که باید در احکام دین از فقیه تقلید کنید دیگر دلیل چگونگی احکام به عهده‌ی ما نیست. نمی‌دانیم چرا طلا برای مرد حرام است ولی می‌دانیم فقیه از متن دین این حکم را در آورده؛ عمده آن است که بدانیم دین، مصالح دنیائی و آخرتی ما را در نظر گرفته و

احکام خود را بیان کرده و عاقلانه‌ترین کار آن است که بر حکم دین که توسط شخص متخصص به ما رسیده، سر تسلیم فرود آوریم.

### محدودیت‌های علوم تجربی

شما ملاحظه کرده‌اید چگونه کسانی که در علوم تجربی اهل تحقیق هستند و متوجه محدودیت‌های علوم تجربی می‌باشند، در مقابل احکام دین کاملاً تسلیم‌اند و راحت حکم فقیه را می‌پذیرند. زیرا اولاً؛ متوجه محدودیت‌های علوم تجربی شده‌اند و می‌دانند آنچه علوم تجربی به دست می‌آورد همه‌ی مطلب نیست و ممکن است در این مورد فردا نظر دیگری بدهد. ثانیاً؛ متوجه‌اند علوم تجربی در حد عالم محسوس و عالم ماده می‌تواند اظهار نظر کند. ثالثاً؛ معلوم نیست حکمی که دین می‌فرماید نظر به کدام‌یک از ابعاد انسان دارد، مثلاً وقتی می‌فرماید: طلا برای مرد حرام است آیا مربوط به بدن و سلامتی بدن اوست و یا مربوط به روح و کمالات روح انسان می‌باشد و همین امر باعث می‌شود که آن عالم تجربی، حکم فقیه را که مربوط به متن دین است و دین هم همه‌ی ابعاد انسان و جهان را مد نظر دارد، راحت بپذیرد و آن چون و چراها را که در علوم تجربی دارد، آنجا نداشته باشد و با این کار و با این دقت یک امنیت روحی برای خود به دست آورد. منطقی این است که چون مجتهد و مرجع تقلید من این طور می‌فرماید، و چون من در فقه مقلد او هستم، پس دیگر «سمعاً و طاعةً». اینجاست که آگاهی به نتایج علوم تجربی روحیه‌ی

تقلید از مجتهد را از من نمی‌گیرید و این سخن پیش نمی‌آید که چون نظر فقیه را علوم تجربی اثبات نکرده پس نباید بپذیریم.

هر کس باید در مورد این که کدام فقیه اعلم است، تحقیق کند و در حدّ وسع تلاش نماید و از چند نفر صاحب نظر پرسد ولی وقتی بدون هیچ‌گونه تعصّبی تحقیق کرد به وظیفه‌ی خود در شناخت مجتهد عمل کرده است و در روی این زمین امنیّت یافته است.

### تقلید در فروع دین

ملاک دینداری در «فروع دین»، تقلید از مجتهد اعلم است، چه فروع دین در امور فردی باشد که باید از فتوای فقیه صاحب فتوا تبعیت کرد و چه در امور اجتماعی و سیاسی که باید از «ولیّ فقیه» پیروی نمود. همین که انسان در امور فردی یا اجتماعی از کسی پیروی کرد که در کشف حکم خدا مجتهد است، در نظام هستی در امنیت به سر خواهد برد. هر کس وظیفه دارد در حدّ خود تلاش کند که در امور فردی از مجتهد اعلم تقلید کند. در امور اجتماعی خبرگان اعلم شناس، ولیّ فقیه را به ما معرفی می‌کنند، و آن‌ها از این طریق قدم بزرگی در امور اجتماعی مسلمین برمی‌دارند، زیرا همان‌طور که باید در امور فردی کارشناس کشف حکم خدا از متون دین را پیدا نماییم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز باید کارشناس کشف حکم خدا در امور سیاسی و اجتماعی از متون دین را

پیدا کنیم و بر رأس جامعه قرار دهیم که این مسئله در بحث «ولایت فقیه» مورد بحث قرار می‌گیرد.<sup>۱۱</sup>

با تقلید در امور فردی و با تبعیت از ولی فقیه در امور اجتماعی و سیاسی، به هماهنگی در مثلث «جهان تکوین» و «فطرت» و «تشریح» خواهیم رسید. زیرا وقتی انسان در دنیا براساس فطرتش عمل می‌کند که مطابق حکم خدا عمل نماید و حکم خدا همان دستوراتی است که فقها در رساله‌ی عملیه خود از متون دین کشف کرده‌اند و با پذیرفتن حکم خدا، خود را در ذیل ولایت الهی قرار داده‌ایم و خداوند را به عنوان ولی خود پذیرفته‌ایم، در این حالت خداوند ما را از ظلمات نادانی و بداخلاقی خارج می‌کند و به سوی نور ایمان و حقیقت‌یابی راهنمایی می‌نماید زیرا خودش در قرآن فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱۲</sup> خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از ظلمت‌ها خارج و به سوی نور راهنمایی می‌کند، و کسانی که کفر ورزیده‌اند ولی آن‌ها طاغوت است که آنان را از نور به سوی ظلمت می‌برد، آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانند.

از این نکته نباید غفلت کرد که اکثر فقها فقط در علم فقه متخصص نیستند، بلکه چون با تعمق زیاد به آیات و روایات رجوع می‌کنند، نه تنها

---

۱۱ - در رابطه با جایگاه ولایت فقیه و مبانی حکومت دینی می‌توانید به آخرین بحث از کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» از همین مولف رجوع فرمائید.

در فقه و شناخت حلال و حرام دین الهی متخصص می‌شوند، بلکه چون به همه‌ی متون اسلامی رجوع دارند، در عقاید و اخلاق و سیاست اسلامی هم صاحب نظر خواهند بود. هر چند بیشتر در امور فقهی متمرکز باشند. بحث ما در این جا بیشتر در مورد تقلید است و گرنه کسی که ملکه‌ی اجتهاد داشته باشد و توان تفقه و تعمق در دین برایش حاصل شود آمادگی آن را دارد که در سایر امور دین نیز صاحب نظر شود. علامه طباطبائی و آیت‌الله بروجردی «رحمة الله علیهما» هم فلسفه می‌دانستند و هم تفسیر و هم فقه. منتها آیت‌الله بروجردی «رحمة الله علیه» احساس وظیفه کردند قسمت فقهی دین را به عهده بگیرند و آیت‌الله طباطبائی «رحمة الله علیه» قسمت فلسفی و تفسیری آن را. یا در مورد امام خمینی «رحمة الله علیه» ملاحظه می‌کنید که هم فقیه‌اند و هم فیلسوف و هم عارف و هم سیاستمدار اسلامی؛ منتها با آن همه وسعت، در مقایسه با سایر علوم اسلامی به فقه بیشتر اهمیت می‌دهند و می‌فرمایند: «باید حوزه‌ها وقت وافرشان را صرف فقه و اصول و فلسفه و مباحثه کنند زیرا فقه در رأس دروس است.»<sup>۱۳</sup> و یا می‌فرمایند: «این فقها بودند که اسلام را به ما شناساندند و فقه اسلام را تدریس کردند.»<sup>۱۴</sup>

---

۱۳ - صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۲.

۱۴ - صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۹.



## معنی اختلاف فقها

سؤال: با توجه به این که مبنای فکری همه‌ی فقها، قرآن و روایات ائمه علیهم‌السلام است چرا خودشان با همدیگر اختلاف دارند؟

جواب: اختلاف فقها مثل اختلاف دو دانشمند در علمی خاص است. اختلاف‌های علمی غیر از اختلاف‌های سلیقه‌ای است. اختلاف علمی در یک موضوع بین دو دانشمند؛ نظر کردن به یک موضوع است از زاویه‌های متفاوت و یا این که یکی به آن موضوع دقیق می‌نگرد و دیگری به همان موضوع دقیق‌تر می‌نگرد و به همین جهت نتیجه‌ی کار این دو دانشمند این‌طور نیست که یکی از آنها ما را به آن موضوع و خصوصیات آن آشنا کند و دیگری ما را از آن موضوع و خصوصیات آن دور کند. چون نگاه اَدَقّ و دقیق به یک موضوع غیر از نگاه صحیح و خطا است به همان موضوع. اختلاف عالم و جاهل، اختلاف نگاه صحیح و نگاه خطا است. ولی اختلاف دو دانشمند؛ اختلاف نگاه اَدَقّ و دقیق است به موضوعی خاص. تفاوت علم علماء در یک موضوع مثل تفاوت نور شدید و ضعیف است که در عین تفاوت داشتن، هر دوی آن نورها روشنگری دارند، منتها یکی روشنگری‌اش بیشتر است و دیگری کمتر، این‌طور نیست که نور ضعیف به جای روشنگری واقعیت، واقعیت را پنهان نماید. لذا مواظب باشیم که طوری تفاوت بین علماء و فقها را بر ایمان مطرح نکنند که تصور شود یکی ما را به حق دعوت می‌کند و دیگری ما را از حق دور می‌کند و فکر کنیم اختلاف فقها از این نوع است! در صورتی که چون روش آنها علمی است و بر روی موضوعات براساس اندیشه‌ی

خود وارد می‌شوند تفاوت در آن حدّی که عرض کردم در بین علماء یک تفاوت طبیعی است و این تفاوت آن طور نیست که یکی از آن‌ها ما را به ظلمت و گمراهی بکشاند و به همین خاطر است که به ما توصیه می‌کنند از بین مجتهدین، مجتهد اعلم را برگزینیم تا در ذیل نور شدیدتر قرار گیریم.

امیدوارم همه‌ی ما بتوانیم به کمک فقهای بزرگوار آداب و احکام دینداری را برگیریم و به‌عنوان بنده‌ی خداوند اثبات کنیم که بنده‌ایم و می‌خواهیم بندگی کنیم و خداوند هم بر ما منت بگذارد و ما را به‌عنوان بنده‌ی خودش بپذیرد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح

- عوامل ورود به عالم بقیت اللہی
- اسماء حسنا، درپچه‌های نظر به حق
- امام خمینی و خود آگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریح
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج
- آخر الزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- رمضان درپچه رؤیت